

## مانی، پیامبر شادی ستیز و تبلیغ‌گر زهد و رنج‌کشی

در گفتار دوم بخش پنجم اشاره کردیم که ادیان کهن میان‌رودان با تأثیرپذیری از فرهنگ و دین ایرانی تحول عمده یافتند، و آئینهای اشراقی همچون مندایی و غنوصی زیر تأثیر دین ایرانی شکل گرفت که برخی از عناصر فرهنگ کهن ایرانی را در خودشان بازتاب می‌دادند.

### پیدایش آئینهای مندایی و غنوصی

مندا یک عبارت آرامی به معنای عرفان است (یعنی شناخت قلبی). این آئین در سده نخست مسیحی توسط رهبران دینی کلدانی متأثر از جنبه‌هایی از آموزه‌های دین ایرانی در بابل شکل گرفت، و به زودی در میان یونانیان جاگیر شده در حران و نصیبین جا باز کرد که به نوبه خود آئینی را شکل داد که به زبان خوشان گنوستیک نامیدند.<sup>۱</sup> گنوس ترجمه یونانی واژه مندا بود. مؤلفان دین شناس عربی نگار در دوران اسلامی این عبارت را «غنوصی» تلفظ کردند.

نیز، در جنوب میان‌رودان از درون آئین مندایی جریانهای دینی دیگری بیرون آمد که مشخص‌ترین آنها صابئیان و مغتسله بودند.

عموم این آئینها ریشه در اختران پرستی کهن بابلی داشتند.

آئینهای مندایی و غنوصی با تأثیراتی که از برخی جنبه‌های دین ایرانی و نیز برخی جنبه‌های آئین زروانی آریان همسایه شمالی‌شان (آریان شرق اناتولی) گرفته بودند اساسشان بر تعارض «نور و ظلمت» و تقابل «خیر و شر» نهاده شده بود.

آئین‌شناسان بزرگ عربی‌نگار در دوران اسلامی از پیروان مکتبهای مندایی و غنوصی با صفت «اصحاب الإثنین» و «ثنویون» یاد کرده‌اند، یعنی معتقدان به دو ذات مقدس ازلی و ابدی (دو بن پرستان). شهرستانی نوشته:

اصحاب الإثنین عقیده دارند که نور و ظلمت از ازل وجود داشته‌اند. به خلاف

۱. غنوص (گنوسیسی) ترجمه یونانی «مندا» است.

مزدایسنان که می‌گفتند ظلمت نه ازلی بل که حادث (پدیدار، مخلوق) است، و علت پدید آمدن ظلمت را نیز ذکر کرده‌اند. اینها (یعنی ثنویون) گفتند که نور و ظلمت دو ذات ازلی‌اند و در گوهر و جنس و طبیعت و فعل و مکان و جسم و روح با هم تمایز دارند.<sup>۱</sup>

این آئینها چون که اساساً در سرزمین کلدیه به دنبال تحول در دین کهن مردم میان‌رودان شکل گرفتند، از جهات گوناگونی اشتراک و شباهت نزدیک داشتند. رهبران نام‌داری نیز در میان مندایی‌ها و غنوصی‌ها ظهور کردند که از جمله آنها نظریه‌پردازانی با نامهای ابن بردیصان و مرقیون و شمعون اثرگذارتر از دیگران بودند و هرکدام پایه‌گذار یک مکتب فکری در آئینهای مندایی و غنوصی شدند.<sup>۲</sup>

ابن بردیصان پایه‌گذار مکتبی شد که نام خودش را گرفت و دیصانی نامیده شد و پیروانش دیصانیه نامیده شدند.<sup>۳</sup> دیصانی شاخه‌ئی از مکتب غنوصی به‌شمار می‌رود.

دیسانیها - که به نوعی دهری‌مذهب بودند<sup>۴</sup> - عقیده داشتند که نور و ظلمت دو ذات ازلی‌اند؛ نور خالق خیر و ظلمت خالق شر است؛ هرچه خیر است از نور است و هرچه شر است از ظلمت است؛ در آغاز پیدایش جهان مادی ظلمت با نور در آمیخت و نور کوشید که از او خلاصی یابد، و از آن زمان ستیز «نور و ظلمت» و «خیر و شر» آغاز شد.<sup>۵</sup>

این باور که برخلاف باورهای آئین مزدایسنه بر شالوده‌ئی از جبرگرایی محض نهاده شده بود ریشه در واکنشهای روانی به ستمهایی داشت که طی سده‌ها از جانب سلطه سیاسی روز بر مردم منطقه رفته بود و همچنان می‌رفت.

مردم شام و مصر از زمانی که به زیر سلطه رومیان درآمده بودند در آتش بی‌داد

۱. ابوالفتح شهرستانی، الملل والنحل (دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۲)، ۲۶۸.

۲. بنگر: الفهرست، ۵۲۳-۵۲۷. شهرستانی، ۲۷۸-۲۹۰ و ۳۵۹-۳۶۳.

۳. بردیصان تلفظ سریانی «پردیسان» است. پردیسان نام سرزمینی در کنار رودخانه بوده [الفهرست، ۵۲۳]، که شاید همان «ترے پردیس» مشهور عهد هخامنشی در شرق حلب بوده باشد.

۴. «دهری» که نام دیگری برای «زروانیون» بود را در لفظ فلسفی کنونی «ماتریالیست» گویند. دهریون به وجود خدا به‌گونه‌ئی که در دین ایرانی و ادیان سامی آمده بود باور نداشتند، به رسالت انبیاء و وحی و حشر و نشر و قیامت و بهشت و دوزخ و نعیم و عذاب اخروی باور نداشتند.

۵. شهرستانی، ۲۶۸ و ۲۷۸-۲۷۹. الفهرست، ۵۲۳.

رومیان می‌سوختند. میان‌رودان نیز در سده‌های اول و دوم مسیحی همواره مورد تعرض رومیان بود. تجاوزات مکرر رومیان به میان‌رودان و دفاع ایرانیان از این سرزمین، چنان‌که در سخن از شاهنشاهی پارت دیدیم، جنگ‌های درازمدت روم و ایران را به راه افکند که عرصه آن از یک سو از حد تیسپون تا آنتاکیه و از سوی دیگر از حد تیسپون در مرور از حران و نصیبین و آمیدا تا ارمنستان بود. همانجا شاهد تخریبها و کشتارها و آتش‌زنیهای رومیان در میان‌رودان بودیم. این جنگها با تلفات فراوان انسانی و تمدنی که به‌همراه داشتند زندگی را برای مردم این سرزمینها تبدیل به جهنم کرده بود.

حکومت‌گران رومی در مصر و شام همه زمینهای روستایی را به تملک خویش درآورده و کشاورزان را تبدیل به بردگان خویش (سرو) کرده بودند. بومیان زیرسلطه بردگان و بیگاران حکومت‌گران رومی بودند، و ثمره کار و تلاش آنها را رومیان می‌گرفتند. هرگونه تلاش بومیان زیرسلطه برای رهایی از ستمهای غیر قابل تحمل را رومیان با بگیر و ببندهای بی‌رحمانه و با کشتارها و تخریبها پاسخ می‌دادند.

در شام چندین شهر توسط رومیان یا از صحنه روزگار محو شده یا تبدیل به نیمه‌ویرانه شده بود. دیدیم که شهر شکوه‌مندی همچون پترا (ایدوم) را رومیان چنان ویران کردند که دیگر هیچ‌گاه روی آبادی به‌خود ننیدید. پس از آن شاهد ویرانی کامل شهر شکوه‌مند تدمر (ارم) بودیم. سامره در فلسطین که روزگاری مرکز یک دولت کوچک اسرائیلی بود در زمان رومیان از صحنه جغرافیا محو شد. مردم اورشلیم که روزگاری مرکز یک دولت کوچک دیگر اسرائیلی بود چندین بار مورد کشتار قرار گرفتند و تلاش برای بهبود بخشیدن به وضعیت ستم‌بارشان برایشان آوارگی به‌دنبال آورد.

داستان به‌آتش کشیده شدن شهر اسکندریه در مصر که ضمن آن بزرگترین مرکز علمی جهان باستان (کتابخانه بزرگ اسکندریه، میراث‌دار سه‌هزار سال تلاش فکری مکتوب مصریان با دهها هزار طومار مکتوب در زمینه‌های گوناگون علمی) تبدیل به کوهی از خاکستر شد داستان دل‌خراشی است که توسط رومیان انجام گرفت.

در این وضعیت مالا مال از ستم و بی‌داد، نوعی گریز از دنیا و گرایش به انزواگرایی و رنج‌کشی در روحیه مردم مصر و شام و ناحیه حران و نصیبین ایجاد شده بود.<sup>۱</sup> جماعات ستم‌رسیده در این سرزمینها، بی‌چاره و درمانده و ناامید از بازیابی سعادت از دست‌رفته، و معتقد به این‌که همه اینها مقدر آسمانی‌گریزناپذیر است، چشم به آسمانها داشتند که شاید

۱. سرزمین حران و نصیبین اکنون در شمال شرق سوریه میان سوریه و تورکیه تقسیم شده است.

روزی کس یا چیزی از غیب ظهور کند و به این درد و رنج آنها خاتمه دهد. در چنین شرایطی بود که چند رهبر جبرگرای تبلیغ‌گر تحمل رنج در شام ظهور کردند و مردم را به بی‌اعتنایی به دنیا و گریز از زندگی تشویق نمودند. یک سر این سلسله از رهبران تبلیغ‌گر درد و رنج در آغازهای سدهٔ نخست مسیحی در فلسطین و میان اسرائیلیان با زکریا و یوحنا (یحیا مَعْمَدانی) و یسوعا مَشِيح (عیسا مسیح) آغاز شد. خود این سه رهبر را سلطه‌گران رومی به دنبال یکدیگر اعدام کردند ولی راهشان توسط شاگردانشان تداوم یافت. جهت تبلیغی این رهبران یک‌سان بود. فکر آنها خیلی زود توانست که بر جماعات دردکشیده اثر نهد و به سوی پذیرش آموزه‌های آنها و پیروی از این آموزه‌ها بکشانند.

در ادامهٔ این روند و تا اوایل سدهٔ سوم مسیحی از درون مکتبهای مندایی و غنوصی جریانهای جبرگرای دنیاگریز و تبلیغ‌گر تحمل درد و رنج بیرون آمد.

پیروان یوحنا/ یحیا مَعْمَدانی و عیسا مسیح تحمل درد و بی‌اعتنایی به دنیا و به هیچ گرفتن زندگی را در میان جماعات رنج‌کشیده تبلیغ می‌کردند. گویا عیسا مسیح به مردم تلقین کرده بود که کار مکنید، ازدواج مکنید، در برابر ستمها مقاومت موزید، روزه‌داری و گرسنگی بکشید، همچون پرنده باشید که خوراکِ روزش را در همان ساعاتِ خوردنش به دست می‌آورد و پس انداز نمی‌کند، رختی به حدِ اقل نیازتان بپوشید و ژنده‌پوشی کنید تا نیاز به خریدنِ رخت نداشته باشید.

چنین تلقین‌هایی واکنش منفی شدیدی در برابر ستمهای رومیان بود. اگر مردم یاد می‌گرفتند که کار نکنند رومیان نمی‌توانستند که از آنها بیگاری بکشند و ثمرهٔ کار آنها را بگیرند. اگر مردم یاد می‌گرفتند که زن نگیرند بر جمعیت افزوده نمی‌شد و کسی نمی‌ماند تا برای رومیان بیگاری کند.

آموزه‌های پیروان یحیا و عیسا در سدهٔ دوم مسیحی نوعی شورشِ مبتنی بر خودآزاری در برابر ستمهای رومیان بود. آنچه اینها تبلیغ می‌کردند بی‌توجهی به دنیا و زندگی این جهانی بود؛ و با تلقین شیوه‌های دردگشی، به انسانها وعدهٔ یک سعادتِ موهوم جاویدان در زندگی اخروی و جهان پس از مرگ می‌دادند. آنها به پیروانشان تلقین کرده بودند که این دنیا سرای تحمل درد و رنج و محرومیت و زهد و دردگشی است، و آن دنیا سرای چیدنِ ثمرِ این درد و رنجها. آنها به پیروانشان تلقین می‌کردند که نعمتهای دنیا نه برای انسانها بل که برای شیطانها (انسانهای شیطان‌صفت) آفریده شده است؛ و کسانی که از نعمتها و لذتهای این دنیا برخوردار می‌شوند در دنیای دیگر رنج جاودانه و دردِ ابدی

خواهند کشید.

این آموزه‌های دنیاگريزانه در خلال دو سده اول و دوم مسیحی در بخش غربی خاورمیانه - در سرزمینهای زیر سلطه رومیان - تبدیل به دین نوینی با پیروان بسیار و تبلیغ‌گران پر شمار شد. بخشی از تبلیغ‌گران آنها که سریانی (شامی) بودند در میان جماعات روستایی جنوب میان‌رودان نیز فعالیت‌های داشتند، و با شیوه‌هایی که بیشتر به جادوگری دوران کهن شباهت داشت می‌کوشیدند که روستائیان را به دین خودشان جذب کنند. شایع‌ترین شیوه‌های اینها داستانهای شیرین درباره «معجزه و کشف و کرامات» و قدرت مداوای بیماریهای درمان‌ناپذیر از قبیل پیسی و کوری و گنگی و شکی بود که می‌گفتند به معجزه مسیح و مریم انجام می‌دهند. مثلاً یکی وارد یک روستا می‌شد و ضمن بازگویی داستان معجزاتی که در فلان و فلان‌جا بر دست فلان رهبران دین آنها رخ داده است، یکی کور بوده و به معجزه بینا شده است، یکی شکل بوده و به معجزه به راه افتاده است، یکی پیس بوده و به معجزه بهبود یافته است، زنی نازا بوده و به معجزه باردار شده و بچه زائیده است، پیرزنی به معجزه جوان شده و دیگر باره خواستگار یافته و عروس شده و بچه آورده است. آنها با بازگویی چنین داستان‌هایی تبلیغ می‌کردند که مردم اگر دین ایشان را بگیرند هر مشکلی که دارند حل و هر بیماری‌ئی که دارند برطرف خواهد شد.<sup>۱</sup> گاه نمایش‌هایی از این معجزات و کرامات نیز برای عوام ساده‌دل روستایی انجام می‌گرفت. مثلاً، در یکی از روزها مردم روستا ناگهان می‌دیدند که یک مرد یا زن ناشناس شکل یا کور یا گنگ در کنار روستا افتاده یا نشسته است و به مردم می‌گوید که شنیده یک بزرگواری وارد روستا شده و قدرت مداوای بیماریهای علاج‌ناپذیر دارد؛ و خودش را به روستا رسانده است تا آن بزرگوار به برکت معجزه مداوا اش کند. روز دیگر کسانی می‌بینند که فلان مرد تبلیغ‌گر سوار خرس است و از همانجا می‌گذرد که آن مرد نیازخواه افتاده یا نشسته است. او وقتی چشمش به این نیازخواه می‌افتد به او می‌گوید: برخیز که به برکت ایمانت شفا یافته‌ای.

چنین بود که کسانی می‌دیدند که مردی که نابینا وارد روستا شده بود بینا شده است؛ مردی که شکل بود راه می‌رود؛ مردی که گنگ بود ن زبان در آورده است و به عیسا و مریم درود می‌فرستد و از مردم می‌خواهد که مؤمن شوند. سپس آن معجزه‌گر از روستا غایب می‌شد. نیازخواه ناشناس که مداوا شده بود نیز رفته بود (شاید برای آن که نمایش را در روستای دیگری از سر گیرد). سپس بیگانه‌ئی دیگر وارد روستا می‌شد و به این و آن

۱. داستان چنین معجزاتی که در آن زمانها اتفاق می‌افتاده اکنون در کتابهای مسیحیان بسیار است.

می‌گفت که آن مردی که اینجا معجزه کرده عیسا مسیح بوده و آمده بوده تا در دلهای مردم را مداوا کند و مردم را به ایمان به خودش بکشاند.<sup>۱</sup> باز یک تبلیغ‌گری می‌آمد و راه آن رفته را دنبال می‌کرد.

تألیفات کشیشان مسیحی در دوران ساسانی پر است از چنین داستانهائی که نشان‌گر حضور همیشگی عیسا و مادرش مریم در میان پیروانشان و نشان دادن معجزات بزرگ به آنها است. اینها در کشاندن روستاییان ساده‌اندیش و زودباور و توهم‌گرا و موهم‌پرست به دین مسیح کارآیی بسیار داشت.

کشیشان نیز در افسانه‌ها معجزه‌های بسیار برای مردم کرده‌اند. مثلاً درباره یکی از اینها به نام فیمیون که سریانی و متعلق به سده‌های بعدی بوده و اوائل سده ششم در بیابانهای جنوب شام و منطقه اردن کنونی در میان قبایل عرب تبلیغ دین می‌کرده، گفته شده که یک اژدهای هفت‌سر به فیمیون حمله کرد و فیمیون تا به او نگرست اژدهای هفت‌سر درجا خشک شده بر زمین افتاد و جان داد؛ فیمیون در روستاها می‌گشت و بیماران درمان‌ناپذیر را با دم دهانش بهبودی می‌بخشید؛ در یک روستائی مردی بچه‌اش که کور بود را به نزدش آورد و فیمیون تا به بچه نگرست بچه بینا شد، و آن مرد و خانواده‌اش مسیحی شدند. او در بیابانی می‌رفت، و یک درختی تا او را دید او را به نامش صدا زده به او سلام کرد و گفت: «من مدت‌ها است که منتظر تو بودم که به اینجا بیائی»؛ و مردی از درون گنده درخت بیرون آمد و به فیمیون گفت که من منتظر بوده‌ام تا تو را ببینم و از دنیا بروم؛ و اکنون می‌میرم. و همانجا مرد در حالی که ایمان آورده و بهشتی شده بود؛ و فیمیون او را دفن کرد.<sup>۲</sup>

مردی به نام صالح که از عربهای اردن کنونی و ابتدا مرید فیمیون بوده سپس خودش کشیش تبلیغ‌گر شده نیز افسانه‌های بسیاری را پشت سر خودش نهاده بوده است. بعدها داستانش وارد قرآن نیز شده، و گفته شده که از معجزات بزرگ او یکی آن بود که ماده شتری با بچه‌اش را به امر خدا از دل سنگ کوه بیرون آورد تا با نشان دادن این معجزه

۱. درباره نمونه موفقیت‌آمیز از این شیوه تبلیغ کشیشان در اواخر سده ششم مسیحی، بنگر: محمد ابن جریر طبری، تفسیر طبری (دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۹)، ۱/ ۳۶۲-۳۶۴. عبدالملک ابن هشام، السیره النبویه (دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷)، ۱/ ۲۴۹. محمد ابن سعد، کتاب الطبقات الکبری (دار صادر، بیروت، ۱۹۶۸)، ۴/ ۷۶-۷۸.

۲. بنگر: تاریخ طبری، ۱/ ۴۳۴.

مردم را مؤمن کند؛ و کلیه کسانی که از پذیرفتن دین او خودداری کردند را خدا با زن و بچه‌هاشان نابود کرد.

به این‌گونه، جماعات شهری در میان‌رودان به آئینهای مندایی و غنوصی می‌گرویدند؛ و جماعات روستایی جذب آئینی می‌شدند که توسط کشیشان دوره‌گرد مسیحی تبلیغ می‌شد. در مناطق روستایی غرب خوزستان که عمدتاً خوزی‌نشین بود نیز تبلیغ‌گران مندایی و مسیحی در اواخر دوران پارتی به همین شیوه‌ها مردم را به دین خودشان جذب می‌کردند. پیروان عیسا نام «مسیحی»، و پیروان یحیا نام «مُغْتَسَلَه» گرفتند.

مغتسله که به معنای خودشویان است معنای دینیش تطهیرشوندگان و تعمیدشوندگان بود؛ زیرا یحیا نیز صفتش «معمدانی» بود که معنایش «تعمیددهنده» یعنی غسل‌دهنده و تطهیرکننده است. یحیا آمده بود تا انسانها از گناه تطهیر کند و رضایت خدا را برایشان به دست آورد. در گفتار هفتم این بخش به عیسا و یحیا باز خواهیم گشت و خواهیم کوشید که حقیقت آن‌دورا بازشناسی کنیم.

این فشرده مقدمه‌مانند به ناگزیر نارسا ولی تا اندازه‌ئی قابل فهم درباره پیدایش دین مسیحیت و مکتبهای مندایی و غنوصی و آئین مغتسله را از آن‌رو آوردم که در دنباله گسترش اینها و زیر تأثیر باورهای اینها بود که یک پیامبر دین‌سازی به نام مانی در جنوب میان‌رودان ظهور کرد و دینی که آورد مایه‌های اصلیش را از این آئینها گرفته بود؛ و در حقیقت خویش‌تئوریزه‌کننده و تکمیل‌کننده باورهای مطرح‌شده در این آئینها بود که در جامعه دین نوین و پرکششی به مردم رنج‌کشیده منطقه ارائه شد و در مدت کوتاهی پیروان بسیار یافت و تبدیل به دینی فراگیر در بخشهایی از سرزمینهای درون قلمرو شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم شد.

## ظهور مانی

در پی‌گیری برنامه‌های دین‌گسترانه آردشیر بابکان، مؤبدان و هیربدان با برخورداری از حمایت همه‌جانبه سیاسی و مالی دولت در سراسر کشور پراکنده شدند و فعالیت‌های دامنه‌داری توسط مؤبدان و هیربدان در راه تبلیغ دین مزدایسنه و مبارزه با کژیها و مفاسد اجتماعی به راه انداختند. نهضت سراسری بازگشت به دین و اخلاقیات، و جنب و جوشی که در همه‌گیر کردن آن در ایران به راه افتاد، در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. در کنار فعالیت‌های گسترده مؤبدان برای همه‌گیر کردن دین رسمی و ترویج اخلاقیات شادزیستانه و

آئینهای مزدایسنی، در بیرون از حوزه فقاقت زرتشتی نیز کسانی اقداماتی در راه معرفی چهره‌ئی نوین و ناشناخته از یک دین تازه‌پا انجام دادند. در ایران ساسانی، مانی بارزترین چهره تاریخی در این زمینه است که با تقلید از آنچه که در داستانهای کشیشان یکی از چند مذهب مسیحی موجود در آن زمان درباره عیسا مسیح خوانده و شنیده بود به هدف اعلان شده برانداختن دینهای موجود و ایجاد دین فراگیر جهانی به‌پا خاست.

این نخستین بار در تاریخ بود که مردی از رعایای دولت ایران و در کشور شاهنشاهی با ادعای نبوت و داشتن رسالت آسمانی برای برقراری یک دین جهانی به‌جای دینهای موجود ظهور می‌کرد و براندازی دینهای موجود را در سرلوحه دعوتش قرار داده بود. این رخدادی بی سابقه بود که با فرهنگ سنتی ایرانیان که بنایش بر احترام به آزادی انسان در انتخاب دین و مذهب بود همخوانی نداشت. پس از مانی چنین رخدادی در ایران تکرار نشد تا حدود ۱۶۰۰ سال بعد که بهاء الله با رسالت مشابهی ظهور کرد. مانی آمده بود تا هرچه دین در جهان وجود داشت را براندازد و دین خودش را در جهان برقرار سازد؛ بهاء الله نیز با همین رسالت آمد. هم مانی و هم بهاء الله گفت که تنها دین برحق و خدایی همان است که او آورده است و هر که از هر دینی جز این دین پیروی کند در گمراهی و بی‌دینی است. هر کدام از این دو، به‌عنوان آخرین پیامبر منصوب آسمان، وعده داد که دین او تنها دین فراگیر و جهانی خواهد شد؛ و با فراگیر شدن دین او همه دینهای موجود از جوامع بشری رخت بر خواهد بست و به تاریخ خواهد پیوست. این نویدی بود که هر کدام از عیسا و پیامبر اسلام نیز (اولی حدود دو سده پیش از مانی و دومی حدود سه‌ونیم سده پس از مانی) به‌پیروانش داد.

مانی به‌پیروانش گفت که دین من با تبلیغ و بدون به‌کار بردن زور جهان‌گیر خواهد شد. لذا در آموزه‌های مانی جهاد تجویز نشد. مسیحیان و پیامبر اسلام - به‌مانند همه انبیای سامی - اساس و پایه تبلیغ دین را بر جهاد نهادند. بهاء الله نیز جهاد را ممنوع اعلام داشت و پیروانش را تشویق به تبلیغ مسالمت‌آمیز کرد. جهاد برای تبلیغ دین هیچ‌گاه و در هیچ زمانی در تاریخ ایران توسط هیچ‌کس از ایرانیان تجویز نشد. سید محمدعلی باب که اساس دینش را بر جهاد نهاد از نژاد سامی و عرب‌تبار و دنباله‌رو قزل‌باشان صفوی بود و برپا خاسته بود تا رسالت ناتمام انبیای سامی را به‌سرانجام برساند. ولی شاگردش بهاء الله گفتیم که جهاد را ممنوع اعلام نموده همان شیوه‌ئی را تجویز کرد که مانی تجویز کرده بود. عبدالبهاء - خلیفه بهاء الله - شیوه بهاء الله را تغییر نداد؛ و پیروان عبدالبهاء هنوز بر همان



شیوه تبلیغ مسالمت‌آمیز می‌روند و یقین استوار دارند که وعده بهاء الله برای جهان‌گیر شدن دینشان تحقق خواهد یافت.

مانی - آن‌گونه که خودش نوشته است - در روز ۲۵ فروردین ماه سال ۲۱۵ م در سرزمین بابل در خانواده‌ای از مردم یکی از روستاهای منطقه آرامی‌نشین کسکر (اکنون واسط در جنوب عراق) به دنیا آمد.

مانی دانیم که پدر و مادر مانی چه نامی به او داده بوده‌اند. مانی حیا صفتی است که خود مانی پس از آن که پیامبر شد برای خودش تعیین کرد؛ و عبارتی آرامی/سریانی و غیر ایرانی است به معنای «کشتی زندگانی» (به عربی: سفینة الحیاة).

نام پدر مانی را فاتک و پاتک و پاتگ و فتق، و از مردم همدان نوشته‌اند. نام مادر مانی را میس و اوتاخیم و مریم، و از خاندان «گم‌سرگان» نوشته‌اند که گویا از خاندانهای حکومت‌گر پارتی بوده است. مشخص نیست که این «خاندان حکومت‌گر» از بومیان میان‌رودان بوده یا از یکی از قبایل آریایی‌جاگیر شده در عراق بوده است؛ ولی - چنان‌که پائین‌تر خواهیم دید - خاندان ایرانی نبوده است. اگر تلفظ نام پدر مانی را «فاتک» بخوانیم می‌توان گفت که نام آرامی است به معنای «دل‌آور». اگر فتق بخوانیم، با تردید می‌توان پنداشت که تلفظ آرامی «پتگ» است (یعنی پدرک، که شبیه و هم‌معنای بابک است و ایرانی است). ابن ندیم «بابک» را به «فتق» افزوده و «فتق بابک» نوشته است (همان شیوه که اکنون نیز در زبان فارسی متداول است، و مثلاً می‌گویند «سالم تن‌درست» که دو واژه هم‌معنای عربی و فارسی است). اگر «پاتگ» بخوانیم شاید تلفظ تحریف‌شده «پتگ» باشد که تلفظ دیگری از بابک است (یعنی پدرک).

یعقوبی در تاریخش نام پدر مانی را «حماد» نوشته است؛<sup>۱</sup> ولی این اشتباهی است که حتماً از جانب ناسخ این نسخه از کتاب یعقوبی که به ما رسیده رخ داده بوده و «حیا» (صفت مانی) را حماد خوانده و نوشته است.

به‌هرحال، مانی و پدرش نامهای ایرانی ندارند. نامهایی که برای مادر مانی نوشته‌اند میس یا اوتاخیم یا مریم است. در سریانی و آرامی بودن اوتاخیم و مریم که البته جای جدالی وجود ندارد. میسه را نیز باید تلفظ دیگر از میسه و میثا دانست که نام زنان آرامی و سریانی بوده است.

بر این پایه است که من می‌گویم مانی نه پدرش ایرانی تبار بوده و نه مادرش. گرچه

۱. محمد ابن یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی (دار صادر، بیروت، ۱۹۹۵)، ۱/۱۵۹

به آن سبب که او در درون کشور ایران ظهور کرد همه ایران‌شناسان غربی او را ایرانی دانسته‌اند، ولی دلایلی وجود دارد که به‌ما اجازه نمی‌دهد تا با قطع و یقین درباره ریشه نژادی مانی سخن بگوئیم. صفت مانی (یعنی مانی حیاً) خالصاً آرامی / سریانی و غیر ایرانی است. او ایرانی نبوده ولی یکی از رعایای دولت شاهنشاهی بوده و از این رو نزد تاریخ‌نگاران غربی ایرانی شمرده شده است.

دلیل قانع‌کننده دیگری نیز برای ما وجود دارد که بگوئیم پدر و مادر مانی ایرانی‌تبار نبوده‌اند؛ و آن این‌که پیروان همه مذاهب ایرانی در آن زمان (میتراثیان، ناهیدیان، آذریان) خدای برترشان اهورمزدا بوده و همه‌شان مزدایسن بوده‌اند. ولی خدای مانی نه اهورمزدا بل که زروان بوده که یکی از خدایان بسیار کهن آریایی بوده و نزد ایرانیان یکی از ایزدان دین مزدایسن و آفریده اهورمزدا بوده است. زروان از دوران بسیار دوری مورد پرستش بخشی از جماعات آریایی نواحی شرقی اناتولی بوده ولی در میان ایرانیان هیچ‌گاه صفت خدا نداشته بل که مخلوق بوده و مرتبه‌ئی همچون ایزدان دیگر ایرانی داشته است.

در میان رودان آن زمان دینی به نام «دهری» وجود داشته که پیروانش از جنبه‌هایی از آئین زروانی تأثیر گرفته بوده‌اند. به نظر می‌رسد که غنوصی‌ها دهری بوده‌اند؛ زیرا مؤلفان اسلامی از حرثانیون (پیروان مکتب مندایی پدیدآمده در حران) با صفت دهریون یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> دهریون می‌گفتند که هرچه در جهان وجود دارد از دهر (گردش چرخ) پدید آمده است؛ و این عقیده زروانیها بوده است. زروانیها آریایی‌نژاد بودند، مزدایسن نبودند، معتقد به وجود دو ایزد متنازع به‌نامهای اورمزد و اهریمن بودند که هر دو پدید آمده از درون زروان بودند. زروان به معنای زمان بی‌نهایت و خدای حقیقی نزد زروانیها بود. زروانیها می‌گفتند که اورمزد و اهریمن دشمنان یکدیگر بودند و هم‌زمان دست به‌کار آفرینش شدند؛ اورمزد نور و خیر را آفرید، و اهریمن تاریکی و شر را.<sup>۲</sup>

چنان‌که پائین‌تر خواهیم دید، مانی این عقیده را در آموزه‌های دین خودش تبیین کرد و گسترش داد.

نوشته‌اند که پدر مانی در اواخر دوران پارتی در تیسپون می‌زیست و دینی شبیه مندائیان داشت؛ سپس به دشت میشان در غرب خوزستان رفت و در آنجا به فرقه دینی

۱. بنگر: ملل و نحل شهرستانی، ۳۵۹-۳۶۳.

۲. تفصیل را بنگر: ملل و نحل شهرستانی شهرستانی، ۲۶۲-۲۶۳.

## مُغْتَسَلِه پیوست. ۱.

ابن ندیم نوشته که پدر مانی در تیسپون به بتخانه می‌رفت؛ و مانی روزی در بتخانه آوازی شنید که به او می‌گفت: «گوشت مخور، باده منوش، زن مگیر»؛ و این را سه بار در سه روز در بتخانه شنید. پس از آن به خوزستان رفت و در دشت میشان به مغتسله پیوست.<sup>۲</sup> این «بتخانه» که ابن ندیم از آن یاد کرده است یکی از معابد مندائیان بوده؛ زیرا آنها - به میراثی که از دین کهن کلدانی گرفته و اندک تغییری در آن ایجاد کرده بودند - برای اختران هفت‌گانه معبد و بت‌های (پیکره/ صنم) داشتند، و آن ذات‌های آسمانی می‌پرستیدند و معبدشان را «هیکل» می‌نامیدند.<sup>۳</sup>

ابن ندیم در گزارشی بالا افزوده که مادر مانی در آن هنگام حامله بود و به زودی پسری زائید که در آینده «مانی» شد.

ولی این نوشته ابن ندیم ناشی از اشتباهی در شنیده‌های او بوده است. نشانه‌هایی وجود دارد که پدر مانی وقتی به مغتسله پیوسته مانی در سنین بالاتر از ۵-۶ سالگی بوده است.

روایت‌های مانویان خبر از آن می‌دهد که مانی وقتی چهار ساله بوده در تیسپون به مدرسه مندایی‌ها سپرده شده است. گزارشی که نشان دهد پدر مانی پس از تولد مانی از خوزستان برگشته و در تیسپون جاگیر شده باشد نیز داده نشده است. تیسپون نیز در اینجا می‌بایست که یکی از شهرک‌های پیوسته به تیسپون بوده باشد؛ زیرا تیسپون که آرامیها مدائن - یعنی شهرها - می‌نامیدند از هفت شهرک همکنار تشکیل شده بود.

مغتسله که در مناطق روستایی غرب خوزستان و جنوب میان‌رودان پراکنده بودند،

۱. مردمی که در تألیفات عربی دوران اسلامی با صفتِ مغتسله از آنها یاد شده است خودشان را ایل‌خایی و صابی می‌نامیدند. ایل‌خایی ترکیبی از نام ایل با پس‌آوند «خایی» است، و به نظر می‌رسد که لفظی آرامی-پهلوی باشد به معنای «خواهنده ایل» که ترجمهٔ امروزی‌اش می‌شود «خداجو». ایل‌خایی بعدها در داستان‌های یونانیان اروپایی که از مانویت به مسیحیت رسیده بودند به یک پیامبر افسانه‌یی شبیه عیسیای داستان‌های انجیلها تبدیل شد و نامش را ایل‌خایوس نوشتند. صابی نیز شاید به معنای «تطهیرشده/ مطهر» بوده است. آنها زن را موجودی پلید می‌دانستند و دینشان مقرر کرده بود که مردی که با زنی آمیزش جنسی کند چون که نجس شده است باید که بی‌درنگ در آب جاری غسل کند و پلیدی را از سر و تن و رختش بزدايد.

۲. الفهرست، ۵۰۸.

۳. بنگر: شهرستانی، ۳۴۸-۳۶۳.

بنا بر پیش‌گویی‌هایی که از پیامبرشان - یوحنا/ یوهانس/ یونس/ یحیا - دربارهٔ نزدیک بودن زمان ظهور یسوعا مَسِيح (مُنجی موعود اسرائیلیان) برایشان مانده بود در انتظار پیامبر آخرزمان بودند که قرار بود در آن زمانها ظهور کند و دینش جهان‌گیر شود و درد و رنجهای بشریت را برای همیشه از میان بردارد. از این پیامبر موعود با صفت «فارقلیط/ پاراکلیت» یاد می‌شد. مسیحیان نیز منجی آخرزمانی خودشان را فارقلیط می‌نامیدند.<sup>۱</sup>

پدر مانی ابتدا به‌مندائیان و سپس به‌مغسله پیوسته بود، از فعالین آن آئین بود، و مانی در میان آنها متولد شد و در میان آنها پرورش یافت. افسانه‌ها و داستان‌هایی که پیروان این آئین می‌پراکندند در کودکی در ساختن ذهن دینی مانی تأثیر بسیاری نهاده بود. این تأثیر چندان بود که او در همان سنین کودکی رؤیاهائی می‌دید؛ و - چنان‌که بعدها خودش نوشته است - یک‌بار دو فرشته آمدند و او را برگرفته به آسمان بردند و ملکوت آسمانها را به او نشان دادند. این رؤیا دو بار دیگر نیز تکرار شد، و او پیش از آن‌که به سن ۱۲ سالگی رسیده باشد سه بار به معراج آسمانی برده شده بود. این را مانی در کتاب کِفَلَايَه - که پائین‌تر به آن اشاره خواهیم کرد - نوشته است. سپس وقتی به سن ۱۲ سالگی رسید فرشتهٔ وحی که نامش «تَوَام» بود و به‌سریانی «قرین» می‌گفتند از پیش‌گاه «روشن‌یَزِد» (خدای نور) به‌نزدش آمده به‌او فرمود که دین مغسله را رها کند، و به‌او گفت: «از پیروان این دین دوری‌گزین؛ تو نباید که از آنها باشی؛ خویشتن را پاکیزه‌بدار و از شهوتها دوری‌گزین». (\*)

ولی به‌او گفت که هنوز هنگام بعثت نرسیده است.<sup>۲</sup>

۱. «فارقلیط» می‌بایست که تلفظ آرامی/ سریانی «پاراکلیت» بوده باشد. پاراکلیت که «نجات‌بخش» معنی کرده‌اند به‌نظر می‌رسد که عبارت ایرانی باشد به‌معنای «مفتاح غیب» که تلفظ نوینش «فرا کلید» است؛ یعنی آن‌که قرار است بیاید و پرده‌های غیبی را برای مردم جهان کنار بزند. اگر عبارت ایرانی باشد معلوم نیست که چه‌گونه وارد زبان دینی اینها و مسیحیان شده است؟! در دین ایرانی اثری از چنین اصطلاحی نیست. شاید پاراکلیت از ساخته‌های یونانیان دوزبانهٔ حران و نصیبین بوده باشد که آرامیها و سریانیها فارقلیط تلفظ کرده‌اند!

(\* برای پیامبر ما مسلمانان نیز در آغاز بعثتش وحی رسید که «برخیز و هشدار بده! پروردگارت را بزرگ بشمار! جامه‌ات را پاکیزه‌بدار! از پلیدیها دوری‌گزین» [مدثر، آیات ۲-۵]. و از این روز تا روزی که دعوت خویش را آشکار کرد حدود دو سال گذشت. نیز، برای پیامبر ما آمدن دو فرشته از آسمان و گشودن شکمش و شستشو دادن درون آن و زدودنش از پلیدیهای بت‌پرستی و شرک به‌پیش آمد که داستانش در سیره‌ها آمده که - همچون مانی - مربوط به دوران پیش از بعثتش بوده است.

این روایتها نشان می‌دهد که مانی در آغاز نوجوانیش، به تأثیر از داستانهای مغتسله و مسیحیان عراق و خوزستان و در اثر خودتلقینهای چندین ساله، در خودش اوصافی می‌دیده و به نوعی یقین رسیده بوده که همان پیامبر نجات‌بخش موعود است که جهان در انتظار او است.

پس او از همان سنین در انتظار روزی بوده که از جانب آسمان مبعوث شود و رسالت هدایت بشریت به او سپرده شود. رؤیاهائی که براساس خودتلقینهایش می‌دیده نیز به این باور دامن می‌زده و او را بیش از پیش آمادهٔ دریافت وحی آسمانی می‌کرده است.

مانی چون به سن ۲۴ سالگی رسید نخستین پیام آسمان برای آغاز رسالتش را دریافت کرد، و این در سال ۲۳۹ یا ۲۴۰ م بود. آن‌گونه که خودش بعدها نوشته، فرشتهٔ وحی به نزدش آمده به او چنین گفت:

سلام بر تو ای مانی از جانب من و از جانب پروردگار که مرا به نزد تو فرستاده است. او که «وَررَوَان بَعِ اسْتَه» (روح اعلی و خدای حقیقی) است تو را برای تبلیغ رسالت برگزیده و این مأموریت را به تو سپرده است. او به تو فرمان می‌دهد که رسالت خویش را آشکار کنی و نوید حق را به مردم برسانی، و در این راه هر چه در توان داری را به کار ببندی.

ابن ندیم که این سخن مانی را از روی یکی از کتابهای مانی ترجمه کرده است (شاید کتاب شاپورگان که مانی به زبان پهلوی نوشته بوده و نخستین کتابش بوده) افزوده که مانی پیش از آن که مبعوث شود اسقف (یعنی کشیش بزرگ) روستای «قنا» در جنوب عراق بود؛ در روز اول نیشان (روز نوروز) که شاپور اول تاج‌گذاری کرد او به نزد شاپور رفت و تاج بر سر شاپور نهاد؛ پدرش و دوتا از پیروانش به نامهای شمعون و زاکوا نیز با او بودند.<sup>۱</sup>

این روایت نشان می‌دهد که مانی در این هنگام رهبر برجستهٔ دینی یک فرقه از مندائیان در میان‌رودان بوده است؛ و نیز نشان می‌دهد که مانی در این هنگام که در آستانهٔ بعثت بوده یا اخیراً مبعوث شده بوده ولی هنوز نبوتش را اعلان نکرده بوده رهبر مندائیان در میان‌رودان بوده است. شمعون و زاکوا نیز حتماً از بزرگان بومیان عراق و از رهبران برجستهٔ دینی بوده‌اند که برای شرکت در مراسم تاج‌گذاری شاهنشاه به همراه مانی دعوت شده‌اند. این مراسم در نخستین نوروز پس از درگذشت اردشیر بابکان بوده، یعنی نوروز

سال ۲۴۱ م.

شاپور اول - احتمالاً - در استخر تاج‌گذاری کرده است؛ زیرا از زمان او استخر پایتخت شاهنشاهی شد. روایت حضور مانی در مراسم تاج‌گذاری شاپور را ابن ندیم از متون مانوی و از نوشته خود مانی آورده است. همین روایت نشان می‌دهد که مانی در سالهای آخر سلطنت اردشیر بابکان از شخصیت‌های برجسته و بلندپایه دینی در جنوب عراق بوده است. شرکت در تاج‌گذاری شاپور نشان‌گر بلندپایگی او در حد پایه مؤبدان ایرانی است. به عبارت دیگر، او به عنوان یکی از بلندپایه‌ترین رهبر دینی بومیان جنوب عراق و غرب خوزستان در رأس هیأتی متشکل از دیگر رهبران دینی بومیان این دو سرزمین در مراسم تاج‌گذاری شاپور شرکت کرده است. پس مانی در آن زمان وضعیتی داشته که رهبران مندائیان عراق و خوزستان او را به ریاست بر دینشان قبول داشته‌اند. شاید پدر مانی و مانی در آن زمان از جانب دولت ایران سرپرست دستگاه‌های دینی ادیان ان‌ایرانی (غیر ایرانیان) در عراق و خوزستان بوده‌اند؛ و شاید پدر مانی در زمان پارتیان نیز این منصب را داشته است.

مانی در رأس هیأتی از رهبران دینی بومیان عراق و خوزستان به حضور شاپور اول رسیده و در مراسم تاج‌گذاری شرکت کرده است. این سنتی معمولی در مراسم بار خاص و بار عام دربار ایران بوده که همواره تکرار می‌شده است.

مانی یک بار دیگر نیز در رأس چنین هیأتی در مراسم دیگری به حضور شاهنشاه شاپور رسید و نخستین تألیف خویش را که نامش را شاپورگان نهاده بوده و به زبان پهلوی بوده به شاپور تقدیم کرده است.

پیروان مانی - به رسم پیروان همه پیامبران دیگر - بعدها درباره حضور مانی نزد شاپور افسانه‌هایی ساختند که شباهت به بسیاری از افسانه‌های پیروان انبیای دیگر دارد، و لاف‌زنی مؤمنانه و ساده‌دلانه است. مثلاً ابن ندیم از نوشته مانویان آورده که مانی وقتی به حضور شاپور رسید از دو شانه‌اش دو گل دسته بزرگ نور می‌درخشید، و این سبب شد که شاپور احترام بسیار به او بگذارد تا جائی که آماده شد تا دینی که مانی آورده بود را بپذیرد. او از شاپور تقاضا کرد که پیروانش در کشور آزاد باشند و بتوانند که در سراسر کشور رفت و آمد کنند و برای دینشان به تبلیغ پردازند. و از شاپور تقاضا کرد که اجازه دهد تا بار دیگر در آینده نیز به حضور وی برسد؛ و شاپور با این هردو تقاضا موافقت نمود.<sup>۱</sup>

در نوشته خود مانی نیز در کتاب کِفَلایَه به این دیدار و تقاضا اشاره شده است، و آن را پائین‌تر خواهیم خواند.

مانی پس از آن که مبعوث شد نخستین رساله‌اش شامل آموزه‌های دین نوینی که آورده بود را نوشته یک نسخه‌اش را به شاپور اول تقدیم داشت. نام این رساله که او به زبان پهلوی نوشته بود شاپورگان بود. مانی در شاپورگان ادعا کرده بود که پروردگار در هر زمانی یکی از انبیای خویش را می‌گزیند و برای هدایت بندگانش به سوی سعادت ابدی می‌فرستد. زمانی زرتشت را برای ایرانیان فرستاد؛ زمانی بودا را برای هندیان فرستاد؛ زمانی عیسا را برای شامیان فرستاد؛ و اکنون مرا که پیامبر برحق‌ام برای هدایت مردم بابل (یعنی میان‌رودان) فرستاده است.<sup>۱</sup>

او در این رساله صراحتاً گفته که پیامبر آخرزمان است و برای مردم میان‌رودان مبعوث شده است. این موضوعی است که در کتاب کِفَلایَه نیز به آن تصریح شده است، و به نظر می‌رسد که بیرونی عبارتهای بالا را از کتاب کِفَلایَه ترجمه کرده باشد.

سال دقیق تقدیم کتابچه شاپورگان به شاهنشاه شاپور معلوم نیست. شاید سال ۲۴۲ م بوده است. شاپورگان تنها تألیف مانی به زبان ایرانی است. مانی پس از این هیچ رساله‌ئی به زبان ایرانی تألیف نکرد و بر روی زبان آرامی (سریانی) که زبان پدرمادریش بود متمرکز شد. زبان سریانی زبان رسمی متون دینی ماندائیان و مسیحیان و مغتسله در میان مردم میان‌رودان و شام بود و در مسیحی‌شدگان خوزستان که خوزی‌تبار بودند نیز رواج داشت.

تمرکز مانی در سالهای اولیه تبلیغ دعوتش نیز به‌طور عمده بر روی بومیان میان‌رودان و خوزستان بود که آمادگی پذیرش آموزه‌های او را داشتند.

باری، مانی وقتی در مراسم تاج‌گذاری شاهنشاه شاپور شرکت کرده و دو شاگردش نیز با او بوده‌اند به‌عنوان یکی از رهبران بلندپایه دینی مطرح بوده است. او با برخورداری از همین موقعیت‌فعالیت‌های تبلیغیش را در عراق و خوزستان گسترش داد. آزادی ادیان و مذاهب و عقاید که در سایه شاهنشاهی ایران برقرار بود به‌مانی امکان داد تا با پشتکار بسیار برای نشر آموزه‌های دین آسمانی خودش فعالیت کند.

در متون مانوی از زبان خود مانی گفته شده که او مورد خطاب مستقیم آسمان بود، و این آموزه‌ها را فرشته وحی از آسمان برایش می‌آورد، و باورهای که گفت و نوشت و

۱. ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه (افست از طبع لایپزیگ، ۱۸۷۸)، ۲۰۷.

به مردم رساند تکرار «کلام خدا» بود.

این نخستین بار در تاریخ شاهنشاهی ایران بود که مردی در قلمرو شاهنشاهی برخاسته بود و ادعا می‌کرد که خدا به‌توسط فرشته با او سخن می‌گوید، و او سخن خدا را برای مردم بازمی‌گوید و می‌نویسد تا مردم بخوانند و متوجه باشند که دینهای پیشینه به‌توسط خدا باطل شده و ورافتاده است و مردم جهان باید که دین او را بگیرند.

پیش از این در جای خود دیدیم که آخرین کس که در زمان کوروش بزرگ و پیش از تسخیر بابل توسط کوروش بزرگ در میان‌رودان ادعای نبوت و دریافت وحی از آسمان داشت و دین مردوخ را منسوخ و دین «سین» را رسمیت بخشید نبونید - پیامبر شاه بابل - بود؛ و سخنانی که خدا به او وحی کرده بود و او نویساند و کارهایی که او به فرمان خدا انجام داد را نیز خواندیم.<sup>۱</sup> از آن پس دیگر هیچ پیامبر بومی در میان‌رودان برای مردم بومی ظهور نکرده بود تا اکنون که مانی با در دست داشتن پیام نجات بخش آسمانی ظهور کرد و تصریح نمود که برای هدایت مردم بابل (یعنی میان‌رودان) مبعوث شده است. بابل در میان‌رودان امّ القُرا بود، و مانی آمده بود تا مردم امّ القُرا و پیرامونش را به راه راست خدایی رهنمون شود.

از آنجا که اقوام آرامی و خوزی، به‌تأثیر از تبلیغ‌گران ادیان مغتسله و مسیحیان، از مدت‌ها پیشتر در انتظار ظهور نجات‌بخش آخِرزمانی موسوم به پاراکلیت بودند، مانی به زودی در میان پیروان این دینها مریدان بسیاری به‌دست آورد و کارش بالا گرفت. او به‌مسیحیان عراق می‌گفت که همان «فارقلیط» است که عیسا نوید آمدنش را داده است.<sup>۲</sup> این باوری بود که همه مسیحیان به آن پابند بودند و انتظار ظهور هرچه زودتر منجی آخِرزمانی را می‌کشیدند.

جُنُب و جوش در میان جماعات منتظران ظهور منجی در میان‌رودان و خوزستان برای پیوستن به‌دعوت پاراکلیت که مانی بود شباهت به‌همان جنب و جوشی داشت که سده‌های درازی بعدتر ملاهای شیعه در ایران پس از ظهور محمدعلی «باب» برای پیوستن به او داشتند. یعنی مانی و توفیقش در میان مسیحیان عراق و خوزستان شباهت بسیار به‌توفیقات اولیه محمدعلی «باب» داشته که خودش را نزد منتظران ظهور حجت غایب به‌عنوان «باب حجت غایب» معرفی کرد و توانست که انبوهی از ملایان شیعه ایران که

۱. بخش دوم، گفتار نخست، عنوان ۲.

۲. الفهرست، ۵۰۸.



منتظر ظهور مُنجیِ موعودِ آخرزمان بودند که قرار بود ظهورش در همان زمانِ باب باشد را جذب جنبشِ او کند.

گرچه جماعات بسیاری از آرامیها و خوزیها جذب دعوت مانی شدند، در میان ایرانیانِ مَزدایسن کسی به او توجهی ننمود؛ و هیچ‌جا گفته نشده که یکی از شاگردان یا پیروانِ مانی در زمانی که مانی زنده بوده ایرانی تبار بوده است. علتِ این امر را نیز پائین‌تر خواهیم دید که تضادِ آموزه‌های مانی با سنتهای فرهنگی ایرانیان بود؛ زیرا فرهنگِ ایرانی و آموزه‌های دین ایرانی تبلیغ‌گرِ دنیاسازی و شادزیستی بود و آموزه‌های مانی تبلیغ‌گرِ زهدِ خودآزار و آموزنده‌دِ دنیاگریزی و دردگشی و سوگاندیشی بود.

مانی در کتابِ کِفَلایَه که - که همچون دیگر کتابهایش - به زبان سریانی نگاشته بوده و زندگی‌نامهٔ خودنوشتهٔ او بوده که بعدها یکی از شاگردانش آن را بازنویسی و ویرایش کرده است، خبر از سفرهایش به هند و چین می‌دهد و یادآور می‌شود که پس از بازگشت از این سفر در خوزستان به حضور شاپور دوم رسیده است. این دیدار، که شاید دومین یا سومین دیدارِ او با شاپور بوده می‌تواند که پس از پیروزی شاپور بر امپراتور والیریانوس بوده باشد.

از نوشته‌ها او معلوم می‌شود که او پس از بعثتش چندین سال در سفرهای سرزمینهای شرقی بوده سپس با دانسته‌های نوینی به ایران و عراق برگشته است. او در این سفرها با آموزه‌های بودا آشنایی نزدیک یافته و عقیده به تناسخ که باور به پیمودنِ راه تکاملِ روحی در زندگیهای متعددِ این دنیا تا رسیدن به آخرین مرحلهٔ تکامل بود را از بودائیان گرفته وارد دین خویش کرده است. این جنبه از آموزه‌های او را پائین‌تر خواهیم خواند.

با توجه به خطری که گسترش آموزه‌های مانی برای تمدن و فرهنگِ بشری و رشد اجتماعی و حتّاً ادامهٔ حیات جامعهٔ بشری داشت، و به خاطر ضدیتِ شدیدی که با آموزه‌های دین مَزدایسنه نشان می‌داد، و به خاطر آن که مردم را به کار نکردن و انزوا و رنج‌گشی تشویق می‌کرد، مؤبدان و دربار ایران در دههٔ آخر سلطنت شاپور اول تصمیم گرفتند که جلو فعالیت‌های تبلیغیِ مانی را بگیرند.

یعقوبی نوشته که مؤبدان مؤبد از شاپور تقاضا کرد که مانی را به‌دربار دعوت کند تا یک جلسهٔ مناظره دربارهٔ دینی که آورده را با او برگزار شود. مؤبدان مؤبد در این جلسه بطلان عقائد مانی را به اثبات رساند. سپس مانی چون جانِ خویشتن را در خطر دید به‌هند

رفت و تا شاپور زنده بود به ایران برنگشت.<sup>۱</sup>

مانی چون که از خاندان مزدایسن نبوده، از نظر قوانین ایران دولت مجاز نبوده که جلو فعالیت عقیدتیش را بگیرد. طبق قوانین ساسانی همه پیروان ادیان آن ایرانی در بیان تبلیغ عقاید خودشان در میان اقوام آن ایرانی آزاد بودند. خردپذیر است که شاپور به خواسته مؤبدان مؤبد به مانی فرموده که تبعید اختیاری برگزیند و از ایران به هر کشور دیگری که دلش خواست برود. این موضوعی است که ابوریحان بیرونی درباره این تبعید مانی مطرح کرده است. او نوشته که بنا بر حکم دین مزدایسنه که هر که ادعای نبوت کرد باید از کشور تبعید شود شاپور وی را محکوم به تبعید کرد و حکمش آن بود که دیگر به ایران برنگردد.<sup>۲</sup>

متون مانوی می‌گویند که مانی پس از آن که از ایران رفت در تورکستان و سرزمینهای چین و هند به تبلیغ پرداخت. در این سرزمینهای از چند سده پیش از آن آئین بودا گسترش یافته بود. آئین بودا نیز اساسش بر دنیاگریزی و زهد و رنج‌کشی و عبادتهای خودآزارانه نهاده شده بود و از این جهت شباهتی به آئین مسیحیان و مغتسله داشت. متون مانوی می‌گویند که مانی در این سرزمینها پیروان بسیار به دست آورد و مراکز متعددی برای تبلیغ دینش برپا کرد.

### شیوه تبلیغی مانی

پرکاری مانی در بیان آموزه‌هایش، بیان مسحورکننده‌اش، قدرتش در اقناع، و توانش در سازمان‌دهی پیروانش که از نوشته‌های سنتی ترجمه شده از متون مانوی پیدا است مطالعه‌گر را حقیقتاً به شگفتی می‌اندازد. در سرزمینهای شرقی (کابلستان و تورکستان و شرق سغد) به علت آن که آموزه‌های بودا زهد و دنیاگریزی را رواج داده بود زمینه برای پذیرش آموزه‌های مانی فراهم بود و مانی در دور دوم سفرهایش موفق شد که پیروان بسیاری به دست آورد. او از آنجا شاگردان طراز اولش که از میان رودان و خوزستان به همراه او رفته بودند را در دسته‌های دعوت‌گر به همراه نوشته‌هایش به شام، اناتولی، بالکان، ایتالیا، اسپانیا، سیکلیه (سیسل)، گال (فرانسه)، مصر و شمال آفریقا فرستاد.

فعالتهای تبلیغ‌گران مسیحی در این سرزمینها و تبلیغشان درباره پیامبر آخرزمان که

۱. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۶۱.

۲. الآثار الباقیه، ۲۰۹.

قرار بود به زودی ظهور کند زمینه‌کام‌یابی این هیأت‌های تبلیغی در جذب مرید برای مانی را فراهم آورد. در خلال اندک‌زمانی صومعه‌های پرشماری در این سرزمینها توسط پیروان نوین مانی دائر شد و نوشته‌های او به زبانهای یونانی و لاتین و قبطی ترجمه و در اروپا و مصر و شمال آفریقا منتشر شد.

در خوزستان و عراق و شام و مصر و اناتولی نیز جماعات بسیاری از مسیحیان ادعای فارقلیط بودن مانی را پذیرفتند و به پیروان مانی پیوستند.

چند سالی از فعالیت‌های تبلیغی مانی و یاران‌ش نگذشته بود که دین مانی در خاورمیانه و اروپا به بزرگترین رقیب مسیحیت نوپا تبدیل شد.

گرچه مانی در آغاز کارش گفته بود که مسیح را خدا برای هدایت مردم مغرب‌زمین فرستاده بوده است، و برای عیسا احترام بسیار قائل شد تا توانست که بخش بزرگی از پیروان عیسا را به خودش بکشاند، ولی وقتی کارش بالا گرفت عیسا را مورد نظر خویش را عیسا را دیگری سوای عیسا مسیحیان معرفی کرده گفت که آن عیسا که پسر مریم بیوه بود و یهودیها او را اعدام کردند یک شیطان بود که خودش را عیسا نامیده بود تا مردم را گمراه کند و به بندگی خودش درآورد. او موسا را نیز دروغ‌بند نامید و گفت که او پیامبر نبوده بل که شیطان بوده و خودش را به دروغ فرستاده خدا نامیده است. ابن ندیم که متون اصلی مانوی را خوانده بوده افزوده که «مانی در کتابهایش انبیای دیگر را نیز دروغ‌بند نامید و می‌گفت که شیطان در پوستشان وارد شده بود و سخن بر زبان‌شان می‌نهاد». ولی زرتشت و بودا و ابراهیم را پیامبران حقیقی و دین‌آور می‌نامید.<sup>۱</sup>

این‌گونه، مانی از یک عیسا قدسی آسمانی فراگیتایی خداگونه سخن گفت که سوای عیسا مسیحیان بود؛ و خودش را پاراکلیت این عیسا مقدس می‌نامید و به مسیحیان تلقین می‌کرد که آن عیسا که شما می‌پرستید شیطان بوده و شما به جای آن که خدا را بپرستید شیطان را می‌پرستید؛ و عیسا حقیقی این است که من معرفی می‌کنم و مژده ظهور مرا (مژده آمدن پاراکلیت را) داده است.

مانی کتابها و جزوه‌های پرشماری نوشته بوده که برخی از آنها تا سده‌های چهارم و پنجم هجری در ایران و عراق موجود بوده، و گزیده‌هایی از آنها را دین‌شناسان بزرگ اسلامی برای ما به زبان عربی بازنویسی کرده‌اند. پاره‌هایی از نوشته‌های او و مریدانش نیز در سده اخیر در اینجا و آنجا کشف شده است که از جمله آنها کتاب پرآوازه کفلاویه است

۱. بنگر: الفهرست، ۵۱۸. شهرستانی، ۲۷۳.

که نوشته خود مانی و بازنویسی و ویرایش شده توسط برخی از مریدانش است. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در ویرانه‌ی یکی از صومعه‌های مانوی در جنوب استان قیوم مصر که در کاوشهای باستان‌شناسی از زیر تپه‌ی شنی بیرون کشیده شد یک نسخه از ترجمه‌ی قبطی کتاب کِفَلَايَه کشف شد که به سبب آن که بر کاغذ بردی (پاپيروس) نوشته شده بوده و در زمین خشک و بی باران مانده بوده بخش بزرگی از آن سالم مانده است. این کتاب سپس به همت پژوهش‌گران غربی به زبانهای اروپایی ترجمه شد. من در اینجا از یک ترجمه که به زبان انگلیسی است استفاده کرده‌ام.<sup>۱</sup>

کِفَلَايَه در کنار «الفهرست» ابن ندیم و «مِلَل و نَحَل» شهرستانی - که از تألیفات دست اول مانوی استفاده کرده‌اند - منبع اصلی برای شناخت مانی و آئین او است. در کِفَلَايَه نام چندین تألیف دیگر مانی آورده شده است (همان کتابهایی که ابن ندیم و شهرستانی و یعقوبی نامهاشان را آورده‌اند). شاید بتوان کِفَلَايَه را کاملترین کتاب آموزه‌های مانی به‌شمار آورد.

مانی در کِفَلَايَه تصریح کرده که او تنها پیامبری است که آموزه‌هایش را شخص خودش در رساله‌های متعدد به صورت نوشته در آورده و در اختیار مردم جهان قرار داده است؛ و یادآور شده که هیچ‌کدام از انبیای پیشینه کتاب دین را به دست خودش ننوشت؛ چنان‌که پیروان مسیح پس از او زندگی‌نامه و آموزه‌های او را نوشتند؛ و «زرتشت، پیامبر نور و روشن‌گر بزرگ که در ایران مبعوث شد و به نزد ویشتاسپ رفت کتابش را خودش ننوشته است بل که شاگردان و پیروانش پس از او آموزه‌های او را حفظ کرده بودند و آنها را در کتابی تألیف کردند که اکنون در دست است».<sup>۲</sup>

او در کِفَلَايَه تصریح کرده که در زمان سلطنت اردوان پنجم متولد شده و از کودکی برای تحویل گرفتن رسالت آسمانی پرورده می‌شده است، و نخستین باری که فرشته‌ی وحی به نزدش آمد در زمان کودکی وی بود و آن زمانی بود که آردشیر بابکان تاج‌گذاری کرده بود. او به تأکید ادعائی این چنین کرده است:

در آن زمان فرشته‌ی وحی همه‌ی اسرار گذشته و آینده‌ی جهان، آنچه از زمان آدم تا امروز رخ داده است و سپس رخ خواهد داد، را به من آموخت. اسراری را به من آموخت که از همه‌ی مردم جهان پوشیده است. همه‌ی رازهای جهان بر من مکشوف شد. علم هر چه مردم

1. Mani. *The Kephalaia of the Teacher*. Tr. Iain Gardner (E. J. Brill, 1995).

۲. مانی، کِفَلَايَه، ۱.

جهان می‌شنوند و می‌بینند و می‌اندیشند به من داده شده است.

و افزوده که من همان مسیح موعودِ آخرزمان‌ام که خبر داده شده که به‌همهٔ رازهای آشکار و نهان آگاه است. من مبعوثِ شدام تا درد و رنج را از بشریت دور کنم و همگان را به سعادتِ ابدی برسانم.

سپس تصریح کرده که در سالهای آخر سلطنتِ اَرَدَشِیرِ مبعوثِ شدم و به‌هند رفتم تا راز سعادتِ ابدی را آموزشِ دهم. در همان سال که اَرَدَشِیر از دنیا رفت و شاپور به‌شاهی رسید من کشور هند را رها کردم و به‌پارس آمدم و از پارس به‌بابل و میشان و خوزستان آمدم. آن‌گاه به‌حضور شاپور رسیدم. شاپور مرا با احترام شایسته پذیرفت و به‌من اجازه داد که آموزه‌های دین را در جهان انتشار دهم. پس از آن از شرقِ ایران زمین تا غرب میان‌رودان و مرزهای کشور روم سفر کردم و به‌آموزاندن و تبلیغ کردن پرداختم.

و دربارهٔ دومین سفرش به‌سرزمینهای شرقی که در زمان سلطنت شاپور اول بوده نوشته که یک‌بارِ دیگر از راه دریا به‌هند سفر کردم و همهٔ شهرهای هند را گشتم تا راز سعادتِ ابدی را به‌مردم آموزش دهم. ولی مردم با من مخالفت کردند. سپس به‌ایران برگشتم و شهرهای ایران را گشتم، دربارهٔ نزاعِ ابدی نور و ظلمت سخن گفتم، دربارهٔ گناه و ثواب سخن گفتم، ولی در میان ایرانیان نیز گوش شنوا نیافتم؛ زیرا مردم نمی‌خواستند که از ظلمتِ ماده رها شده روحانی شوند. سپس مرا از تبلیغ و راهنمایی بازداشتند (یعنی در درونِ ایران جلوِ فعالیتیم را گرفتند) و به‌آموزه‌های نجات‌بخشِ من توجه نمودند. شاه و شهریارانِ ایران نمی‌خواستند حقایقی که من آموزش می‌دادم را بپذیرند، زیرا اسیر دستِ شیاطین بودند. فریادهای نجات‌بخشِ من در گوش آنها اثر نکرد. لذا به‌بابل آمدم و در شهرهای بابل و آشور به‌تبلیغ حقایق پرداختم و برای مردم بیان کردم که چه نیک و چه بد است، تا مردم را از تاریکیها رهایی داده به‌روشناییها برسانم. گرچه در همهٔ کشورها با من مخالفت می‌شد، من مانی که یک‌تن بیش نبودم تخمِ حقیقت را در میان همگان کاشتم، دیدگان همگان را بر روی حقایق گشودم؛ زورمندان با همهٔ توانشان نتوانستند که جلو گسترش آموزه‌های حیات‌بخشِ من را بگیرند و مانع گسترش نور شوند؛ زیرا حقایقی که من بیان می‌کردم نیرومندتر از زور آنها بود.

او تأکید کرده که جهان در بیماری است و درد می‌گشدد؛ من آمده‌ام تا بیماریِ جهان را درمان کنم و دردها و رنجها را از جهان بزدایم. جهان نیازمند پزشکِ کاردان است، و من آن پزشکِ استم. مردم جهان همچون بیمارانی‌اند که باید به‌رهنمودهای پزشکِ خویش

گردن نهند و آنها را اجرا کنند تا شفا یابند. بیماری که به رهنمودهای پزشک توجه ننماید و پزشک را دشمن خویش بیندارد نادانسته مانع درمان خویش می‌شود و نه تنها مجبور است که درد بکشند بل که مجبور است که دردهای دیگری علاوه بر درد کنونیش نیز تحمل کنند.

مانی سپس تلقین می‌کند که یاران من که در نقاط دوردست جهان مأمور تبلیغ رسالتهای من اند نباید که از هیچ خطری بهراسند؛ بل که باید یقین داشته باشند که پیروزی نهایی از آن ایشان است؛ زیرا ایشان اند که ظلمتها را می‌زدایند و حکمت می‌پراکنند و وسائل رستگاری ابدی مردم را فراهم می‌کنند. یاران من هر رنجی که در راه تبلیغ رسالت نجات‌بخش تحمل کنند روح خویش را بیش از پیش می‌پالایند و سزاوار پادشاهی هر چه بهتر و برتر در جهان دیگر خواهند بود. یاران من پزشکانی استند که در کار درمان دردهای مردم جهان اند. پزشک اگر چه ممکن است که درمان و معالجه بیماری و زخم را با داروهای تلخ یا عمل جراحی انجام دهد که همراه با درد باشد ولی بیمار می‌داند که داروی تلخی که پزشک برایش تجویز می‌کند و دردی که پزشک با جراحی و شکافتن زخم بر او تحمیل می‌کند به خاطر بهبودی یافتن او است. بیمار دانا در چنین حالتی درد کارد پزشک را تحمل می‌کند، داروهای تلخ که پزشک برایش تجویز کرده است را تناول می‌کند، و به پزشک پادشاه نیز می‌دهد و تا پایان عمرش سپاس‌گزار او خواهد ماند. یاران من باید که به این امور توجه داشته باشند و همه تلاش خویش را برای هدایت مردم جهان به کار گیرند.<sup>۱</sup>

مانی در کفَلایه نشان داده است که تلقین‌گر بسیار زبردستی است. او تلقینهایش را به صورت پرسش «یکی از اصحاب» و پاسخ مانی مطرح کرده است. شکوکی که معمولاً برای انسانها درباره آموزه‌های او به پیش می‌آید را به عنوان پرسشهای یک صحابی مؤمن حقیقی ولی اندکی دچار تردید مطرح می‌کند و آن‌گاه به آنها با چرب‌زبانی بسیار مؤثری به یکی یکی آنها پاسخ می‌دهد؛ و پاسخهایش چنان است که پرسنده را به یقین می‌رساند که حتا شکوکش نیز نشانه ایمان قوی او است و او باید اطمینان داشته باشد که آنچه مانی می‌گوید از جانب عالم بالا است و عین حق است و هر انسانی که خواهان نجات ابدی باشد باید همه آنچه که مانی می‌گوید را با جان و دل بپذیرد.

سپس از زبان «یکی از اصحاب» خطاب به مانی می‌نویسد که من به یقین کامل

رسیده‌ام که راهی که برگزیده‌ام حق است؛ لذا تصمیم گرفته‌ام که با همهٔ توانم به‌نبرد شیاطین بروم و آنها را شکست دهم و جهان را از عناصر ظلمت و امور شیطانی برهانم. من به‌یقین رسیده‌ام که روزه گرفتن همیشه‌گی و ذکر و نماز دائمی بهترین عملی است که روح انسان را پالایش می‌دهد. من دمی بی‌ذکر و ورد و دعا و نیایش به‌سر نخواهم برد و یک‌لحظه از عمرم را به‌غفلت نخواهم گذراندم، زیرا به‌یقین رسیده‌ام که برای عبادت و ذکر و نیایش و روزه‌داری آفریده شده‌ام.

چنان‌که از نوشته‌های ابن ندیم و شهرستانی نیز خواندیم، مانی در کِفَلایَه تلقین می‌کند که در هر زمانی که بشریت به وضعیتی می‌رسیده که دخالت پروردگار برای نجات بشریت از گناہانی که دامن‌گیرشان است را می‌طلبیده پروردگار یک پیامبری را برمی‌گزیده و مأمور تبلیغ حقایق می‌کرده است؛ و اکنون که آخرزمان است مانی که مسیح موعود و پاراکلیت است را مبعوث کرده است. اکنون بشریت بیش از هر زمان دیگری گرفتار فساد و ماده و ظلمت است و نیازمند راهنمایی است. این وظیفه را پروردگار برعهدهٔ مانی نهاده است.

مانی گرچه از سنین ۴-۵ سالگی در مدرسهٔ پرورش کشیش مندائیان در تیسپون پرورش یافته بود و سپس از سن ۱۲ تا ۲۴ سالگی در مدرسهٔ وابسته به صومعهٔ ایلخایی‌ها (مغتسله) در دشت‌میشان تعلیم دیده بود که پدرش ریاست آن را داشت و سپس خودش به ریاست آن رسید، ولی ادعا می‌کرد که نزد هیچ معلمی شاگردی نکرده و آموزش ندیده است (یعنی اُمّی است)، و آنچه که می‌گوید و می‌نویسد وحی آسمانی است که فرشتهٔ وحی از آسمان و از نزد «روشن‌یزد» (خدای نور) برای او آورده است و می‌آورد.

به‌بیان دیگر، مانی تصریح می‌کرد که آنچه می‌گوید و به‌نوشته درمی‌آورد نه سخن او بل که کلام خدا است، و چیزهائی است که او تا پیش از نازل شدنشان نه شنیده بوده و نه می‌دانسته است؛ زیرا به‌هیچ مدرسه‌ئی نرفته بوده و هیچ کتابی نزد کسی نخوانده بوده است تا اینها را یاد گرفته باشد. و همین خود بهترین دلیل است بر آن‌که این چیزها که می‌گوید و می‌نویسد نه از پیش خودش است، بل که آنها را خدا از آسمان بر دست فرشتهٔ وحی برایش فرستاده است تا به‌بندگان خدا برساند و راه سعادت ابدی را به‌همگان نشان دهد.

مانی را ما در خلال نوشته‌های خودش و با بازخوانی زندگی‌نامه‌اش که مریدانش نوشته بوده‌اند چندان پاک‌باز و باصداقت می‌یابیم که نمی‌توانیم به‌خودمان اجازه دهیم که

بگوئیم او در ادعاهای بالا دروغ می‌گفته است. اما می‌توانیم بگوئیم که او از همان سنین کودکی چندان غرق در رؤیاهای توهم‌انگیز پندار ساخته خویش بوده است که به راستی هم در رؤیاهای نیمه خواب و نیمه بیداری به سفرهای آسمانی (به معراج) برده شده، به راستی هم موجودی که فرشته وحی می‌پنداشته وقتی از آسمان به زیر می‌آمده را به چشم می‌دیده و وقتی فرشته پیام آسمان را برای او باز می‌گفته او به گوش می‌شنیده است. این که گفته نزد کسی چیزی نه آموخته و کتاب نخوانده بوده است هم دروغ نگفته و گزاره نبافته است؛ بل که باید باور کرد که او وقتی در آستانه بعثت خویش قرار گرفته به چنان حالت روحی‌ئی دچار شده بوده که فراموش کرده بوده که به مدرسه رفته بوده و فراموش کرده بوده که بسیار چیزها را نزد این و آن آموخته است. اکنون روان‌شناسی می‌تواند که این حالت روانی برخی افراد نادر به این گونه نامتعادل شده (انرمال) را بررسی و اثبات کند.

مانی نه در پی کسب جاه و مقام و نام بود نه در دنبال کسب ثروت و مال بود. برعکس، او آمده بود تا جاه و نام و مال و ثروت و لذت و خوشی را نفی و مردم را از آنها بیزار کند؛ و خودش نیز از آنها بیزار بود؛ پس چرا ما بپنداریم که او در سخنان و نوشته‌ها و ادعاهایش دروغ و گزاره می‌بافته است؟!

## آموزه‌های مانی

چنان‌که تا اینجا دیدیم، مانی آموزه‌های دین نوین خویش را از شماری از دینهای دیگر گرفته و آنها با هم در آمیخته بود و ارائه می‌کرد. خدایش روشن‌یزد (ایزد نور) بود که با نام زروان و وهشت شه‌ریار (سلطان بهشت) نیز از او یاد کرده است. روشن‌یزد دارای ده دست‌یار بود به نامهای حلم و علم و عقل و تدبیر و غیب و حب و ایمان و وفاء و مروت و حکمت.<sup>۱</sup>

«حکمت» در نوشته‌های مانی به معنای «دین مانی» است. مانی حکمت برای مردم جهان آورده بود و حکمت به مردم جهان می‌آموخت. مفاهیم نبوت و وحی و فرشته وحی را مانی از ادیان سامی میان‌رودان گرفته بود؛ و همان‌گونه که در ادیان سامی خدا در آسمان نشسته بود و پیامش را به وسیله فرشته وحی برای پیامبرش می‌فرستاد مانی پیام خدا را به توسط یک فرشته دریافت می‌کرد. اسطوره آفرینش او مخلوطی از اساطیر ایرانی و سامی بود و بخشی را نیز از تورات مسیحیان گرفته بود. آدم و حوای داستانهای مسیحیان در



نوشته‌های مانی جای ویژه‌ئی دارند. نظریهٔ تضاد خیر و شر را از آئین مزدایسنه و آئین زروانی گرفته و در هم آمیخته بود. عقیده به تقابل ازلّی شیطان و خدا را از زروانیان و دیصانیها، و نبرد ازلّی نور و ظلمت را از غنوصیان و دیصانیها گرفته بود که آنها نیز به نوبهٔ خودشان از ایرانیان و زروانیها گرفته و به سلیقهٔ خودشان پرورده بودند. زهد و شادی ستیزی و رنج‌پسندی و اجتناب از هرگونه لذت را از مغتسله و صابیان و مسیحیان و بودائیان گرفته بود. عقیده به تناسخ (زندگیهای پی‌درپی به خاطر پالایش یافتن روح و طی کردن مراتب تکامل) را از بودائیان و هندوان گرفته بود. زندگی اخروی و بهشت و دوزخ را از مزدایسنان گرفته و به گونهٔ خاصی پرورده بود. و از ترکیب همهٔ اینها آموزه‌های نوینی را ایجاد کرد که قرار بود جای همهٔ ادیان موجود در جهان را بگیرد.

چنان‌که گفتیم، مانی ابتدا آموزه‌هایش را به زبان پهلوی نگاشته بود و رسالهٔ شاپورگان را که به شاهنشاه تقدیم داشت به زبان پهلوی بود. ولی چون که در آیندهٔ زود شاگردان او عمدتاً خوزی تبار و آرامی تبار و سریانی تبار بودند همهٔ کتابها و رساله‌هایش را به زبان سریانی نوشت، و نوشته‌هایش را برای آن‌که به اذهان عوام نزدیک کند با نگاره‌های (تصاویر) توضیح‌دهنده آراست.

ابن ندیم نوشته که مانی هفت کتاب به زبان سریانی نوشت. ترجمهٔ عربی نام این کتابها را او چنین آورده است: ۱- سفر الأسرار، ۲- سفر الجابره، ۳- سفر الأحياء، ۵- فرائض المحبّین، ۶- فرائض المستمعین، ۷- پراگماتیا.<sup>۱</sup>

نامهای این کتابها به زبان امروزی ما چنین می‌شود: کتاب رازها (امور غیبی)، کتاب قهرمانان، کتاب زندگان، تکالیف هواداران، تکالیف نیوشگان، احکام عبادی. خود مانی نام کتابهایش را در کفلیه آورده و از کتابی به نام انجیلیون بزرگ نیز یاد کرده است. انجیلیون - که در قرآن به شکل انجیل آمده است - لفظی سریانی به معنای «ملکوت» است. ملکوت نیز عبری است و به معنای «از آن ملائکه» است.

انجیلیون دارای ۲۲ سوره بوده به شمارهٔ حروف الفبای سریانی؛ و هر سوره با یکی از این حروف شروع می‌شده، و نام هر سوره از این حرف اولش آمده بوده است؛ مثلاً، سورهٔ الفاء، سورهٔ بتا، سورهٔ جیما، سورهٔ دالتا، تا آخر. «سورا» نیز واژهٔ سریانی بود که معنایش «حصار» و «دیواربند» است.

کتاب سفر الأسفار (یعنی کتاب کتابها) در اثبات نبوت آخرزمانی مانی و منسوخ

شدن دینهای موجود و ناحق و شیطانی بودن برخی دیگر از دینها و پیامبران بود. یعقوبی نوشته که مانی در کتاب «سفر الاسرار» معجزات انبیای پیشینه را رد کرده بود.<sup>۱</sup> و ابن ندیم نوشته که مانی در کتاب سفر الاسرار کلیه ادیان گذشته را مورد بررسی و نقد کوبنده قرار داده بود. او برخی از بابهای این کتاب با عنوانهای «پسر زن بیوه که یهودیان بردار زدند» و «گواهی عیسا برضد خودش در شهر یهودا» و «گواهی آدم برضد عیسا» مسیح و دین مسیحیان را کوبیده بود. در بابهای دیگر با عنوانهای «فرومایگان در دین» و «قول دیصانیها درباره نفس و جسد» و «ردیه بر عقیده دیصانیها درباره حیات» و «باب پیامبران» و «باب قیامت» و ابواب دیگر به نقد ادیان دیگر پرداخته بود.<sup>۲</sup>

کتاب پراگماتیا تعلیم راه و روش زهد و عبادت و روزه‌گیری و مهار نفس اماره از گرایش به شهوتها و آموزش راههای گوناگون نُدبه و زاری و خودآزاری به منظور خلاصی دادن نفس از عناصر ظلمانی بود.

در کتاب «تکالیف نیوشگان» مانی گناه و ثواب را برای عوام بیان کرده بود. یاد داده بود که عوام چه‌گونه زندگی کنند، از چه چیزهایی دوری گیرند، و از چه راههایی رزق حلال کسب کنند و چه‌گونه عمل کنند تا مرتکب حرام نشوند.

همه این کتابها را مانی به زبان سریانی نوشت که زبان مقدس دینهای سامی بود و گفته می‌شد که خدا با همین زبان با پیامبران سخن می‌گوید. یعنی مانی چون که پیامبر خدا بود خدا با زبان سریانی با او سخن می‌گفت. محمدعلی باب و بهاء الله نیز که ۱۶ سده پس از مانی ظهور کردند کتابهایشان را به زبان عربی نوشتند که زبان مقدس وحی در دین اسلام بود و خدای اسلام با همین زبان سخن گفته بود و می‌گفت. این دو نیز معتقد بودند که خدا در هر زمانی که یک پیامبری پس از پیامبر اسلام مبعوث کند با زبان عربی با پیامبرش سخن می‌گوید؛ لذا آنچه بر آنها وحی شده بود به زبان عربی بود. به بیان دیگر، خدای مانی زبانش سریانی بود و خدای باب و بهاء الله زبانش عربی بود. خدای اسرائیلیان نیز می‌دانیم که زبانش عبری بود.

آن بخش از نوشته‌های پراکنده مانی که در تورکستان و مصر و شمال آفریقا به زبانهای ایران شرقی (سغدی و باختری و پارتی) و قبطی (مصری) و لاتین (اروپایی) تا کنون کشف شده است ترجمه نوشته‌های مانی از سریانی به زبانهای محلی است که توسط

۱. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۶۰-۱۶۲.

۲. الفهرست، ۵۱۹-۵۲۰.

رسولانش انجام گرفته بوده است.

در ال‌هیاتِ مانی که او از دینِ کهنِ زروانی گرفته بود،<sup>۱</sup> دو خدا در جهان وجود دارند که هر دو آفریدگارانند و از ازل با هم وجود داشته‌اند؛ یکی نور و خیر است و دومی ظلمت و شر. زروان خدای خیر و نور است و شیطان خدای شر و ظلمت. خدای خیر نزد مانی شباهتی به سپنتمنیو، و خدای شر شباهتی به انگرمنیو دارد؛ ولی تفاوتشان با سپنتمنیو و انگرمنیو در آن است که سپنتمنیو و انگرمنیو در آئین مزدایسنه دو خصیصهٔ انسانی و در درون انسان‌اند که به‌همراه انسان آفریده شده‌اند؛ ولی در عقیدهٔ مانی دو آفریدگار اند که اولی آفرینندهٔ خوبیها و روحانیات است و دومی آفرینندهٔ بدیها و مادیات؛ و هر دو شنوا و بینا و آگاه‌اند. این دو خدا نزد زروانیها یکی هُرمزد است و دیگری اهریمن؛ و هر دو از درون زروان پدید آمده‌اند که دهر و خدای حقیقی است؛ و هر کدام از این دو نیز آفریدگار است؛ اولی آفریدگارِ نور و خیر و دومی آفریدگارِ شر و تاریکی.

نزد مانی زروان و اهریمن رو در روی یکدیگر قرار دارند؛ و روشن‌یزد نیز جای زروانِ زروانیها را گرفته است و فراتر از زروان و اهریمن است ولی آفریدگار نیست و آفریده هم نیست بل که جهانِ نورِ ازلی و ابدی است و نورِ علیّ نور است. ولی این نورِ علیّ نور در مواردی در نوشتهٔ مانی با خدای نور یکی می‌شود و در هم می‌آمیزد و تمییزشان برای ما ناممکن می‌شود.

دربارهٔ صفاتِ اهریمن نیز در نوشته‌های مانی آشفتگی بسیار دیده می‌شود؛ و گاه می‌بینیم که خودش آفریدگار است و گاه می‌بینیم که آفریدهٔ خدای ظلمت است. اورمزد نیز در مواردی در نوشته‌های مانی دیده می‌شود که به‌گونهٔ آشفتگی با زروان در هم آمیخته است.

از این رو در ال‌هیاتِ مانی آشفتگی بسیار دیده می‌شود که ناشی از چندگانگیِ کتابهای او است که در زمانها و مکانهای گوناگون نوشته بوده است.

در آموزه‌های مانی، همچون نزد زروانیها، هر چه خیر و نفع و پسندیده است آفریدهٔ خدای نور است و هر چه بد و زیان و ناپسند است آفریدهٔ خدای ظلمت است. جهان این دو خدا از ازل (یعنی همیشه و از زمان بی‌آغاز) از هم جدا بوده است. نور دارای جهان ویژهٔ خویش بود و در بالا قرار داشت (همان جایی که بعدها آسمان شد)؛ و ظلمت دارای جهان ویژهٔ خویش بود و در پائین قرار داشت (همان جایی که بعدها زمین شد). پیش از آن که

۱. دربارهٔ زروان و زروانیها در گفتار هفتم سخنی خواهیم داشت.

زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان پدید آیند این دو جهان از هم جدا بودند. ظلمت تصمیم گرفت که جهان نور را تسخیر کند و خیر و نیکی را از جهان براندازد. خدای نور و خیر برای آن که با خدای ظلمت مقابله کند عناصر نورانی را آفرید تا به عنوان لشکریان او با لشکریان ظلمت بستیزند و نگذارند که آنها به جهان نور نزدیک شوند؛ و عناصر نورانی که لشکریان ظلمت می‌ربایند را بازگیرند و نگاه دارند. خدای ظلمت و شر نیز لشکریان خویش را آفرید. در اثر تلاشهای خدای ظلمت برای تسخیر جهان نور، ظلمت توانست که با نور همکنار شود و با او درآمیزد. از این زمان ستیز ابدی نور و ظلمت آغاز شد. خدای نور برای آن که عناصر نورانی را از بند عناصر ظلمانی برهاند آسمانها و زمینها را آفرید و پارگینی (خندقی) پهناور و ژرف با دیواره‌ئی بلند پیرامون جهان کشید تا عناصر ظلمت را که از درون عناصر نور برمی‌کشید در آن اندازد و نور را بی‌پالاید. از آن اندازه عناصر نور که از ظلمت پالود خورشید و ماه و اختران را ساخت تا هرکدام به نوبه خود عناصر نورانی را از عناصر ظلمانی بی‌پالایند. علاوه بر ذوات نورانی، آب و نسیم نیز از لشکریان خدای نور بود. زیرا خدای ظلمت برای خویش دود و سوزندگی و مه و سرما و گرما را آفریده بود. سرما را خورشید بی‌اثر می‌کرد، سوزندگی را آب بی‌اثر می‌کرد، گرما را نسیم بی‌اثر می‌کرد، تاریکی را خورشید و ماه و اختران بی‌اثر می‌کردند. چنین بود که نبرد اینها به پدید آمدن روز و شب و فصول طبیعت انجامید و خلقت در جهان به توسط این دو خدای ستیزنده آغاز شد که یکی همه نیکیها را آفرید و یکی همه بدیها را.

در آغاز این نبردها اهریمن از درون ظلمت پدیدار شد تا به یاری ظلمت بشتابد. ذات اهریمن که مخلوطی از عناصر ظلمت است ازلی نیست ولی گوهرش که تاریکی است ازلی است و همراه با تاریکی وجود داشته است. اهریمن صفت ابلیس گرفت و فرمان ده سپاه ظلمت بود. اهریمن دست به کار ساختن ماده شد تا نور را در ماده محبوس کند؛ و روشن یزد کوشید که مانع او برای آفرینش ماده شود. خدای نور (روشن یزد/ زروان) یک ذات نیرومند نورانی و روح خالص به نام اورمزد آفرید و به نبرد اهریمن فرستاد و پنج ایزد که نسیم و بوی خوش و نور و آب و آتش بودند را به فرمان او نهاد. چون اورمزد با این لشکرها از آسمان فرود آمد تا به پیکار اهریمن برود اهریمن با لشکریانش که دود و سوزندگی و سیاهی و یخ‌باد و مه بودند به پیکار او برخاست. اهریمن بر اورمزد پیروز شد و او را در میان عناصر ظلمت گرفت و عناصر پنج‌گانه نورانی را با عناصر پنج‌گانه ظلمانی آمیخته کرد.

تلاشهای اورمزد برای رهایی از حصار عناصر ظلمت به جایی نرسید، و از ترکیب

عناصر مادی و نورانی موجودی پدید آمد که «آدم» نامیده شد. آدم موجودی بود که از نور و ظلمت پدید آمده بود و هم عناصر خیر در او بود و هم عناصر شر. اورمزد برای یاری به آدم و رها کردن او از دست شیطان و عناصر ظلمت عیسای آسمانی را فرستاد که ذاتش نورانی و روح خالص بود. اهریمن نیز حواء را از عناصر مادی که در درون آدم بود پدیدار کرد تا آدم را به عناصر ظلمانی علاقه‌مند سازد. عیسای نورانی که یکی از خدایان ازلی است به آدم گفت که از حواء بپرهیز زیرا بر آن است که عناصر نورانی که در تو هست را نابود کند و تو را به جهنم فرستد. جهنم را نیز به او نشان داد که شکنجه‌گاهی در زمین بود.

حواء - آن‌گونه که ابلیس به او تلقین کرده بود - خوردنیهای لذیذ به آدم نشان داد و آدم هوس خوردن کرد، و چون خورد شهوت بر او غالب شده اختیار از دست داد و با حواء آمیزش کرد. از این آمیزش دختری پدید آمد که نامش «آز» بود (یعنی هوای نفس). پس از آن فرزندان دیگری نیز از آمیزشهای بعدی آدم و حوا پدید آمدند.

«آز» کارآترین ابزار اهریمن برای فریب دادن فرزندان آدم و کشاندنشان به مرحله خوردن غذاهای لذیذ شهوت‌زا و آمیزش با زنان شد؛ به وسیله خوردن و آمیزش جنسی بود که عناصر نورانی در آدمها تضعیف می‌شد و آدمها را از عناصر ظلمت می‌انباشت تا جائی که تبدیل به لشکریان اهریمن می‌شدند و به ستیز با لشکریان اورمزد می‌رفتند.

در دنباله این نبردها بود که موجودات روی زمین پدید آمدند که بخش عمده وجودشان از عناصر ظلمانی - یعنی تن/ ماده - و ساخته اهریمن تشکیل شده بود، و عناصر نورانی نیز روح آنها را تشکیل می‌داد.<sup>۱</sup>

این‌گونه، روح انسان که عنصر نورانی بود در کالبد مادی تن که متعلق به جهان شیطان بود زندانی شده بود. از آن هنگام انسان در این جهان مبتنی بر ستیز خیر و شر مجموعه هردو ضد شد؛ یعنی از سوئی دارای روحی بود نورانی و آسمانی و متعلق به جهان نور و ملکوت، و از سوی دیگر دارای جسمی بود ظلمانی مادی و متعلق به جهان تاریکی و دارای هوسهای نفسانی و گرایشهای شیطانی. وظیفه انسان آن بود که با سرکوب آز و هوا و هوس، با خودداری از خوردن گوشت و نوشیدن باده و از آمیزش با زن، خویشش را بیالاید و عناصر ظلمانی را از خویشش براند و دور کند.<sup>۲</sup>

ماده در آموزه‌های مانی اساس و مایه شر و بدی است؛ و تا زمانی که گرایش انسان

۱. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۵۹ - ۱۶۰. شهرستانی، ۲۶۹ - ۲۷۳. الفهرست، ۵۱۱ - ۵۱۵.

۲. شهرستانی، ۵۱۵.

به مادیات از میان نرفته باشد شرو بدی برجا خواهد بود.

تعریفی که مانی از بدی به دست می‌داد شامل زن و گوشت و میوه و خوراکیهای لذیذ و باده و همه چیزهایی می‌شد که بشر به‌طور فطری به آنها گرایش و نیاز داشت. این گرایش و نیاز فطری را مانی «هوای نفس» نامید.

هرچه برای آدمها خوشی و لذت می‌آورد از ماده بود، و مانی می‌گفت که گرایش به اینها از تحریکات شیطان است و انسان باید از آنها دوری جوید. قدرت سیاسی نیز از تجلیات ماده و ناشی از تحریکات شیطان بود. لذا سلطنت در عقیده مانی یک پدیده شیطانی بود که انسان پرهیزکار باید از آن دوری جوید و امور جهان را به خود رها کند تا لشکر نور بتواند ظلمت را شکست دهد و ماده را نابود کند برای آن که نور در جهان فراگیر شود.

آموزه‌هایی که مانی آورد از همه سو مخالف سنتهای فرهنگی و دینی هزاران ساله ایرانیان بود که اساسش بر ضرورت آبادسازی و زیباسازی جهان و شادزیستی نهاده شده بود به سلطنت به‌عنوان برقرارکننده نظم و امنیت و آرامش جامعه تقدس می‌داد و آن را «خشتر» می‌نامید، و زهد و رنج‌کشی را می‌نکوهید. به همین سبب بود که مغان و دربار ایران خیلی زود به خطرناک بودن دین مانی پی بردند و فعالیتش در ایران را ممنوع کردند و او مجبور شد که از ایران برود. آموزه‌های او در بیرون از ایران پرورده شد و شکل نهایی خویش را گرفت.

شاید به پائین کشاندن اهورمَزدا (اورمزد) از مقام الوهیت قدسی و هم‌پایه قرار دادن او با اهریمن توسط مانی به خاطر ضدیتی بود که در او نسبت به مغان و آئین مَزدا یسنه ایجاد شده بود. چنان که دیدیم، اورمزد در آموزه‌های او آفریده زروان است و وظیفه‌اش نبرد با اهریمن است؛ ولی به‌رغم آن که حمایت کامل زروان را با خود دارد در برابر اهریمن شکست می‌خورد و به‌بند و حصار ماده و ظلمات می‌افتد. در اینجا نوعی ضدیت شدید با دین مَزدا یسنه را در مانی می‌بینیم. او از این که ایرانیان به آموزه‌های دین مَزدا یسنه پابندی شدید نشان می‌دادند، مال و ثروت و شادی و خوشی را دوست می‌داشتند، و جهان را با کار و تلاش همیشگی خویش آباد می‌داشتند (یعنی به ماده و ظلمت کمک می‌کردند که توان‌مند بماند) سخت در خشم بود. پیش از این از نوشته او خواندیم که چه اندازه به‌شاه و حکومت‌گران ایرانی تاخته و آنها را گمراهان حق ستیز نامیده بود که با توان بسیاری که دارند مانع از گسترش حق و حقیقت به‌توسط مانی و پیروانش می‌شوند و می‌خواهند که

مردم جهان همچنان در بدراهی خویش بمانند و یاورِ ظلمت باشند. اساس آموزه‌های مانی بر زهد و دنیاگریزی و بر شالوده‌ئی که به جهان با دید بدبینانه می‌نگریست بنا شده بود. انزواگرایی و بی‌توجهی به امور جهان اساس آموزه‌های او بود. آموزه‌های او او انسان را به موجودی بی‌خاصیت تبدیل می‌کرد که در دنیای او هام زاهدانه از زندگی واقعی دست بشوید و در خوابی بیدارنشده بزید؛ و با دست شستن از دنیا و لذتهایش و با ازدواج نکردن، سعادت جاودانی در دنیای دیگر را برای خودش تضمین کند.

ضدیت مانی با دین مزدایسنه چندان بود که هرچه زرتشت تشویق کرده بود او تقبیح می‌نمود. آباد کردن جهان از راه کشاورزی و دامداری در آموزه‌های زرتشت از برترین حسنات است، و در آموزه‌های مانی بدترین کارها است زیرا به تقویت خدای ظلمت می‌انجامد. شادزیستی در آموزه‌های زرتشت تشویق شده است ولی در آموزه‌های مانی شادی حرام و گناه است، و رنج دل و اندوه دایمی از مستحبات است. خودآزاری در آموزه‌های زرتشت از گناهان است ولی در آموزه‌های مانی از فضایل بزرگ است؛ زیرا خودآزاری سبب کشته شدن عناصر ظلمانی و شیطانی در انسان و تقویت عناصر نورانی و آماده شدن انسان برای انتقال به بهشت برین می‌شود. گرسنگی اختیاری (یعنی روزه گرفتن) در دین مزدایسنه از گناهان بزرگ بوده که چنانچه کسی مرتکب می‌شده است می‌بایست که برای بخشوده شدنش کفاره بدهد؛ ولی روزه‌داری و گرسنگی کشیدن نزد مانی از واجبات دین و عامل پالایش روح شمرده شده است. در دین مزدایسنه چیزی به نام نُدبه و دعای التماس‌آمیز و تضرع وجود نداشته زیرا اندوه اختیاری از مُحَرَّمات بوده است؛ ولی نزد مانی نُدبه و زاری برای آمرزش خواهی از خدا جایگاه والای خاصی دارد. در آموزه‌های زرتشت ستایش زن بخشی از آئینهای نماز بود و در عبارتهائی همچون «مادران را می‌ستائیم که، ... دوشیزگان را می‌ستائیم که ...، زنان را می‌ستائیم که ...» بیان می‌شد، و یکی از برکت‌آفرین‌ترین ایزدانش زن بود (اناهیتَه) که شادی و خوشی را نیز او برای انسان می‌آورد، و ساز و خُنیا و بزم‌افروزی را نیز او به انسان آموزانده بود. ولی زن نزد مانی موجود پلیدی بود که می‌بایست انسان از آن دوری جوید تا به رستگاری برسد؛ و هر که به زن که ماده اصلی شر و بدی است علاقه نشان دهد رستگاریش محال است.

آن‌چه از عقیده مانی برمی‌آمد آن‌که انسان مادی از آمیزش روح و ماده آفریده شده بود، و تا زمانی که این دو به هم آمیخته بودند حیات بشر تداوم داشت و در جهنم که همین

جهان مادی است به زندگی ادامه می‌داد. بشر زمانی به سعادت ابدی و بهشت جاویدان می‌رسید که از ماده و عناصر ظلمت رهایی یافته از زندان تن رهیده و به عالم نور برگشته باشد. عالم نور نیز جهان بیرون از این جهان مادی و بیرون از این زمین است و جهان ملکوت آسمانی است. انسان فقط زمانی می‌تواند به سعادت برسد که از زندان مادی تن رهیده باشد، یعنی دیگر به شکل مادی فعلی وجود نداشته نباشد. به عبارت دیگر سعادت انسان با مرگ او آغاز می‌شود، زیرا روح که عنصر نورانی است با مرگ انسان از قفس تن مادی که ظلمانی است رهایی می‌یابد. اما رها شدن روح از اسارت تن نیز شروطی دارد که نخستین آن گرویدن به دین مانی و پابندی به آموزه‌های او است. کسی که پیرو مانی نباشد وقتی بمیرد باز روحش را اهریمن و ماده و لشکریان ظلمت تسخیر می‌کنند، و در تن دیگری به همین زمین که دوزخ و شکنجه‌گاه همیشگی است برمی‌گردد.

آفریدگان اهریمن - به گفته مانی - در باده و زن و گوشت لانه کردند تا هرگاه کسی باده بنوشد یا با زنی همخوابی کند یا گوشت یکی از جانوران بخورد، وارد کالبدش شوند و روح را هرچه بیشتر به سوی شر و ظلمات بکشانند و به شکنجه جاوید گرفتار سازند. خطرناکترین دیوی که اهریمن برای فاسد کردن روح بشر آفرید - به گفته مانی - آز (حرص و دنیاطلبی) بود. آز می‌توانست که همراه همه اجسام مادی وارد کالبد انسان شود. آز در همه ذرات ماده وجود داشت و همین که کسی به یکی از مادیات دنیایی علاقه‌مند می‌شد بی‌درنگ لشکر آز از آن ماده وارد کالبدش می‌شد و او را وسوسه و مفتون می‌کرد و وامی‌داشت که برای حصول آن چیز مادی دست به کارهای ناشایسته بزند و به سپاه شیطان بپیوندد.

آموزه‌های مانی - بی‌آن که خود او متوجه شده باشد - تبلیغ‌گر فنای بشریت بود، و این منفی‌ترین و زیان‌بارترین جنبه آموزه‌های او بود. او مؤمنین را به‌گریز از همسرگزینی تشویق می‌کرد، و به این وسیله راه را برای انقراض نسل بشر هموار می‌ساخت؛ زیرا وقتی انسانها زن نمی‌گرفتند زاد و رود انجام نمی‌گرفت و نسل بشر ورمی‌افتاد. این بخش از آموزه‌هایش را مانی - ناآگاهانه و بی‌توجه به برآیندش - از آموزه‌های یک شاخه از پیروان عیسا مسیح گرفته بود. در آموزه‌های این شاخه از پیروان عیسا مسیح انسان مؤمن کسی است که زن نگیرد. بر اساس همین دستور در این مذهب بود که مؤمنین واقعی آنها ازدواج نمی‌کردند، یعنی دختران مؤمن واقعی شوهر نمی‌کردند و مردان مؤمن واقعی زن نمی‌گرفتند.



مانی تعلیم می‌داد که انسان وظیفه دارد که از سپاه اهری من دوری جوید، زن نگیرد، گوشت نخورد، باده ننوشد، شادی نکند، دزدی نکند، دروغ نگوید، باده ننوشد، بخل نورزد، دستش را به خون هیچ انسانی آلوده نکند، زنا نکند، و به سحر و جادو متوسل نشود. دیگر وظیفه انسان در آموزه‌های او آن بود که انسان با کارهای پسندیده لشکر شیطان را از خودش براند، و روح خویش را بی‌الاید و ذرات ظلمت را از خودش دور کند و چنان کند که نور خالص و شایسته انتقال به جهان نور و لذات ابدی که جهان زروان و روشن‌یزد است شود.

زروان و روشن‌یزد در آموزه‌های مانی عالم مجرد بود که بدایت و نهایت و زیر و بالا و حد و مرز نداشت، و کسی که مؤمن و پارسا و دنیاگریز و پرهیزنده از مادیات بود، روحش پالایش می‌یافت و نور خالص می‌شد و می‌توانست که به آن عالم انتقال یابد. چون سپاه اهری من در باده و زن و گوشت و اشیای هوس‌انگیز وجود داشتند، وظیفه انسان پرهیز از زن و باده و شهوات نفسانی و از خوردن گوشت بود. اینها برای شاگردان طراز اول مانی که روحانیونی در کالبد مادی تلقی می‌شدند به کلی حرام بود، اما مردم عادی مجاز دانسته می‌شدند که به اندازه نیازشان از آنها برخوردار شوند، ولی مواظب باشند که وسوسه دیو آرزو بر آنها اثر نگذارد و آرمند نسازد. کسی که در این زندگی نمی‌توانست از متاع دنیا چشم‌پوشی کند اما به دین مانی و بریدن از تعلقات مادی علاقه داشت، در زندگی بعدیش طاهر به دنیا می‌آمد و آن‌گاه هوس متاع دنیایی را در دل نداشت و می‌توانست که پالوده و روحانی شده شایسته انتقال به عالم زروان و ملکوت آسمان شود.<sup>۱</sup>

مانی اساس عقیده به پالایش روح و آمادگی برای انتقال به عالم نور را از آموزه‌های بودا گرفته بود، و می‌گفت که انسان آفریده شده است تا مراحل کمال را پیموده روحش را بی‌الاید و نورانی سازد و آن‌گاه به ملکوت آسمانها و بهشت برین منتقل شود. چه‌گونه‌گی پیمودن راه کمال نزد مانی با آموزه‌های زرتشت تفاوت اساسی داشت. او معتقد بود که کسی که در زندگی موفق به تزکیه نفس و پیمودن مراتب کمال نشود وقتی دوران عمرش به سر رسید روحش دوباره در کالبد دیگری به جهنم زمین برمی‌گردد تا به راهش ادامه دهد. یک نفر ممکن است که در اثر آن‌که در زندگی راه شیطان را در پیش گیرد بارها به دنیا بازگردد و هر بار مراتبی از درجات کمال یا سقوط را طی کند. کسی که در این زندگی از مانی و آموزه‌هایش پیروی کند و بکوشد که به اندازه توانش از ماده و شر و عناصر

۱. الفهرست، ۵۱۴ - ۵۱۸. شهرستانی، ۲۶۹ - ۲۷۳. کریستنسن، ۲۷۳ به بعد.

ظلمت دوری جوید در زندگی آینده‌اش یک انسان روحانی به دنیا می‌آید و برای صعود به ملکوت اعلیٰ آمادگی می‌یابد. انسان مؤمن و پیرو مانی برای آن که به مرحله کمال مطلق برسد ممکن است که بارها و بارها در زندان تن و در زندگیهای متعدد به این دنیا بیاید و از دنیا برود و هربار مراتبی از مراحل را پشت سر بگذارد و به کمال نزدیک شود. سرانجام زمانی فرامی‌رسد که همه مؤمنین روی زمین که به مانی ایمان داشته‌اند این مراتب و مراحل را گذرانده و به کمال رسیده‌اند، و آن زمان هنگام شکست کامل شیطان و ظلمت، و هنگام جدایی جهان زروان از جهان اهریمن است.

با این تعبیر، دوران سعادت انسان - در آموزه‌های مانی - زمانی آغاز می‌شود که خود انسان در این دنیا وجود نداشته باشد؛ و هرگاه که همه انسانهای روی زمین از دنیا رفته باشند آن‌گاه پیروزی نهایی نور بر ظلمت و زروان بر اهریمن تحقق یافته است و آن‌گاه است که نور و خیر سراسر جهان را فرامی‌گیرد و ظلمت و شر برای همیشه ناپدید می‌شود.

مؤمنینی که با پیروی از آموزه‌های مانی از عناصر مادی پالوده شده و تبدیل به روح خالص شده‌اند (روحانی شده‌اند) پس از مرگشان به عالم نور و بهشت برین خواهند رفت، و کسانی که نتوانسته‌اند خود را از عناصر مادی بیالایند در دوزخ خواهند ماند که همین زمین مادی است. بهشت جایگاه لذت ابدی است و دوزخ جایگاه شکنجه همیشه‌گی. زروان روشن‌یزد و ایزدان در بهشت‌اند، و اهریمن و یاورانش در دوزخ. به این سان، جهان نور و جهان ظلمت از هم جدا می‌شوند و به همان حالتی برمی‌گردند که پیش از وجود کائنات داشتند. همه عناصر نورانی و روحانی به بهشت عالم نور خواهند پیوست، و همه عناصر ظلمانی در دوزخ جهان ظلمت خواهند ماند و برای همیشه در شکنجه خواهند بود. دوزخیان به بهشتیان التماس می‌کنند که کاری برایشان انجام دهند، ولی پاسخ بهشتیان به آنها سرزنش است که چرا در زندگی‌شان کارهایی کردند تا این‌گونه در شکنجه‌گاه بمانند. بهشتیان برای همیشه در بهشت، و دوزخیان برای همیشه در دوزخ خواهند بود.<sup>۱</sup>

گفتیم که عقیده به تناسخ را مانی در سفرهایش به هندوستان و تورکستان چین از پیروان بودا گرفته بود. تناسخ در آئینهای هندی یک عقیده کهن بود و بودا نیز آن را پرورده کرده بود تا به برخی از چرایبها که در رابطه با قضا و قدر برایش مطرح بود پاسخ دهد، و علت سعادت و شقاوت انسانها بدون دخالت خودشان را توجیه کند. او می‌دید که برخی از انسانها در محیطی پیدا می‌شوند و رشد می‌کنند که همیشه در رنج و محنت‌اند، و

برخی دیگر در محیطی که همیشه در ناز و نعمت‌اند. شاید او بدنبال یافتن پاسخی به این پرسش بود که چرا باید چنین باشد؟ و آیا انسانها در این سرنوشت دخالتی دارند؟ اگر دخالت ندارند آیا این امر تصادفی است یا مُقَدَّر از پیش تعیین شده است؟ او به این نتیجه رسید که چه‌گونه‌گی زیست انسان از لذت و درد و خوش‌بختی و بدبختی بازتاب زندگی او در مرحله گذشته است و آنچه او اکنون در آن است خودش در زندگی گذشته برای خودش گره زده است. بنابراین عقیده، انسان بارها و بارها به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود و در این زندگیها مسیر کمال را طی می‌کند تا به کمال مطلق و «نیروانا» برسد و به روح خالص تبدیل شود.

مانی این باور را از بودائیان گرفته به‌گونه‌ئی تبلیغ می‌کرد که عوام‌فهم باشد و مردم را به دین او علاقه‌مند سازد.

جنبه‌هایی از عقیده به‌دو نیروی خیر و شر را مانی از آموزه‌های زرتشت اقتباس کرده بود ولی به‌گونه‌ئی بسیار ناقص‌تر از آنچه در گاتَه مطرح شده بود. در گاتَه خیر و شر دو گوهراند که با انسان زاده شده و همراه او استند و از ذات او جدا نیستند؛ نزد مانی این دو گوهر همچون دو خدای رقیب ازلی جلوه‌گر شده‌اند که در بیرون از انسان وجود دارند و جهان در آغاز آفرینش در میان آن‌دو تقسیم شده بوده است. در اینجا مانی عقیده زروانی‌ها را بازتاب می‌داد.

در حالی که خیر و شر در گاتَه به‌صورت دو خصلت قابل تعریف دقیق مطرح شده‌اند که یکی فضیلت و دیگری رذیلت است، در آموزه مانی هر یک از خیر و شر آفریننده و اداره‌کننده حقیقی پنداشته شده است که هرکدام قلمرو خاص خودش را دارد و پیروان خویش را به‌سوی آن می‌کشاند.

تنها وجه مشترک میان خیر و شر نزد زرتشت و مانی در پایان دنیا دیده می‌شود، و آن این‌که مانی هم مانند زرتشت عقیده داشت که سرانجام خیر و نور به پیروزی نهایی خواهد رسید و شر با همه سپاهش برای همیشه از عالم زروان جدا خواهند شد.

در اینجا نیز تفاوت بینش زرتشت و مانی در آن است که زرتشت پیش‌بینی کرده که پس از پیروزی نهایی سپنتمنیو بر انگرمنیو، سعادت مادی بشر به تحقق می‌رسد و ستم از جهان رخت برمی‌بندد و همگان از همه نعمتهای روی زمین برخوردار می‌شوند و دیگر محرومیت و ستم وجود نخواهد داشت و عدالت مطلق و سعادت همگانی در سراسر گیتی حکم‌فرما خواهد شد. ولی مانی در این مرحله قناعت مطلق و چشم‌پوشی از لذتهای مادی و

دنیايي را می‌بیند که چون دیگر دیو آرز وجود ندارد کسی به خورد و نوش و زن میل نخواهد کرد و رغبت به لذت‌های مادی از بین خواهد رفت و بشر در آسودگی خیال و رضایت کامل و زهد مطلق خواهد زیست، و از آن‌پس هیچ نیازی به مادیات دنیايي را در خود احساس نخواهد کرد؛ و این زمانی خواهد بود که بشر نه در این دنیا بل که در عالم زُرّوان و روشن‌یزد و روشن‌وهشت بوده باشد که دنیاى دیگری سوای این دنیا است.

در آموزه‌های گاتّه وظیفهٔ انسان کاملاً مشخص و فرجام او نیز در پیوند با کردار و رفتارش قابل درک است؛ زیرا بدی و خوبی در گاتّه به‌درستی تعریف شده است و انسان نیک‌سیرت می‌داند که باید از بدیها بپرهیزد و نیکی پیشه کند. در آموزه‌های گاتّه کشاورزی، دام‌پروری، خانه‌سازی، آباد کردن شهر و روستا، کمک به‌همنوع، ایثار و فداکاری در راه سعادت دیگران، مبارزه با مفساد اجتماعی، ... همهٔ اینها کارهای شایسته و خداپسند است که موجب سعادت دنیوی و اخروی انسان خواهد شد. خشم، مستی، جنگ و تعدی و تجاوزگری، تخریب کشتزار و باغستان، کشتن انسان و حیوان، ویران کردن آبادی و خانه، ایجاد ناامنی، همه در ردیف بدیها قرار دارند که سبب شقاوت انسان در این دنیا و رنج جاویدان اخروی استند. ولی مانی در عین این‌که دزدی و بخل و قتل نفس و باده‌گساری و جادوگری را در زمرهٔ محرّمات قرار داد، بدی و نیکی را به‌درستی تعریف نکرد، و نخستین ضرورتِ فطریِ زندگی انسان که آمیزش جنسی و خوردن غذاهای لذیذ و تفریحاتِ سالمِ شادی‌افزا بود را برای مؤمنین حرام کرد، و یک زهد خشک و خشن را که همهٔ لذات مادی این‌جهانی را از انسان می‌گرفت تبلیغ نمود.

از این نظر آموزه‌های مانی درست در جهت مقابل آموزه‌های زرتشت بود؛ زیرا زرتشت نه تنها متاع حیات دنیا را تحریم نکرد بل که در همه جا تأکیدش بر آباد کردن دنیا، توسعه دادن به کشاورزی و دام‌داری، تولدِ ثروت، و فراهم آوردن وسائل آسایش و آرامش و لذت و سعادت خود و دیگران بود، و انسانها را تشویق می‌کرد که به‌استفادهٔ معقول و متعارف از مادیات روی آورند و کاری کنند که همهٔ مردم روی زمین به‌همهٔ نعمت‌های زمینی دسترسی داشته باشند و کسی از مردم جهان در محرومیت به‌سر نبرد.

شایسته و بایسته (عمل صالح) نزد زرتشت در خدمت به‌سعادت و به‌روزی و شادزیستی انسانها تجلی می‌یافت، ولی نزد مانی در کارهای زاهدانه از قبیل نماز و روزه و ذکر و دعا و نیایش و سکوت و تأمل در ملکوت آسمان و تلاوت آیاتِ وحی و حضور در نماز دسته‌جمعی روز یکشنبه خلاصه می‌شد.

دین مانی یک دین دنیاگریز و آرمانی و توهم‌گرا بود که با طبیعت و سرشت بشر سازگار نبود. اما دین زرتشت یک دین دنیا‌ساز بود و در آن کلیه گرایشهای ذاتی انسان در نظر گرفته شده بود. اگر هدف از خلقت بشر، چنان‌که زرتشت تعلیم داده بود، جانشینی خدا بر روی زمین بود، بشری که مانی می‌خواست پرورش دهد از برآوردن مأموریتی که به بشریت واگذار شده بود عاجز می‌ماند، زیرا نه تنها درصدد آباد کردن جهان نبود بل که هیچ توجهی به جهان نشان نمی‌داد؛ و همه تأکید مانی بر روی گریز از دنیا و احتراز از مادیات دور می‌زد؛ او حتّاً شدیداً بر روی خودداری مردان از زن گرفتن تأکید می‌کرد و بی‌زن زیستن را برترین فضیلت برای انسان می‌شمرد.

پیروان مانی مکلف بودند که حد اکثر ساعات شبانه‌روز را به نماز و نیایش و ذکر و وردخوانی اختصاص دهند و فکرشان را از هرگونه مشغولیت به امور مادی و دنیایی دور نگاه دارند، و تا می‌توانند روزه بگیرند و در گرسنگی به سر ببرند و ریاضت بکشند و هوای نفس را بکشند و فقیرانه بزیند. او برای پیروانش مقرر کرده بود که روزی چهار نوبت نماز بگزارند و در نمازهاشان آیات وحی که او در کتاب وحی برایشان نوشته بود را با آواز خوش و دل‌کش تلاوت کنند، و برای هر نمازی وضوی جداگانه بگیرند. اوقاتی که برای نماز مقرر کرده بود، یکی سرِ ظهر، دیگری میان ظهر و مغرب، سومی اندکی پس از غروب خورشید، و چهارمی سه ساعت پس از غروب خورشید بود. پیش از نماز می‌بایست که وضو بگیرند، آن‌گاه در برابر خورشید (در روز) و ماه (در شب) بایستند و به ترتیب خاصی که همراه با رکوع و سجود و ذکر و تسبیح بود نماز بگذارند (این ترتیب را ابن ندیم آورده است). نماز مانویان شش سجده طویل داشت. در سجده تسبیح می‌خواندند و ذکر می‌کردند و خدا و مانی را می‌ستودند، و در قیامها آیات وحی را تلاوت می‌کردند. هر نمازشان همراه با ده تلاوت طولانی آیات وحی بود و معمولاً حدود دو ساعت ادامه داشت؛ و هر مؤمنی در روزی بیش از هشت ساعت مشغول نماز بود؛ نمازی که بسیار خسته‌کننده بود، ولی این خستگی که رنج‌دادن عناصر مادی و ظلمانی تن بود روح را پالوده می‌کرد. نیز، او مقرر کرده بود که پیروانش سالی سی‌روز روزه بگیرند. روزه نیز چون رنج می‌آورد عناصر مادی و ظلمانی تن را ضعیف و روح را تقویت می‌کرد. ماه روزه مانویان ماه بهمن بود. روزه از سپیده‌دمان آغاز می‌شد و دقایقی پس از غروب آفتاب به پایان می‌رسید. نیز، پیروان مانی وظیفه داشتند که در هر ماه از یازده ماه دیگر سال را دو روز و سه روز و هفت روز - به ترتیبی که او مقرر کرده بود - روزه بگیرند و در این روزها از هرگونه کردار و

رفتاری که باعث تقویت ماده و ظلمت شود (همخواهی با زن، خوردن غذای لذیذ، شادی کردن) خودداری ورزند.<sup>۱</sup>

آداب روزه‌داری مانویان همان بود که اکنون در اسلام هست، با این تفاوت که مانویان در ماه روزه و روزهای روزه مجاز نبودند که گوشت و هرگونه غذای لذیذ بخورند یا با زنان آمیزش کنند. در اسلام نیز در اوایلی که روزه مقرر شده بود آمیزش با زنان ممنوع شده بود، ولی در سالهای بعد (در مدینه) با فرمانی که از آسمان آمد آمیزش با زنان در شبها مجاز شد و در روزها همچنان ممنوع ماند.

مؤمنین به‌دین مانی موظف بودند که «سه قفل» داشته باشند: یکی بر دل، تا هیچ‌گاه یقینشان به آموزه‌های مانی تبدیل به شک نشود؛ دیگری بر زبان، تا از گفتن هر سخن آزارنده یا لغو بپرهیزند؛ و سومی بر دست تا از انجام هر کردار بدی از قبیل دزدی و زدن به دیگران و ذبح حیوان و بریدن درخت خودداری کنند.

اخوت ایمانی، تسلیم، فروتنی، صبر، ایثار، قناعت، رضا، عفاف، صداقت، محبت، صلح و دگردوستی دوازده فضیلتی بود که در آموزه‌های مانی بر روی آنها تأکید می‌شد.

کشتن حیوان و تلف کردن درخت از معاصی بود؛ زیرا این دو گرچه جسمشان ماده و ساخته اهریمن بودند ولی در تنشان عناصر نورانی وجود داشت که روحشان (جانشان) بود؛ و کشتن آنها آسیب رساندن به عناصر نور تلقی می‌شد. آتش از نور بود و آلودن آن با افکندن گوشت در آن از گناهان کبیره بود. در آب نیز دارای ذرات نور وجود داشت، و آلودن آب با اجسام ناپاک از گناهان بزرگ شمرده می‌شد.

پرهیز از آلودن آب و آتش را مانی از آموزه‌های زرتشت گرفته بود؛ و ممنوعیت کشتن حیوان را از آموزه‌های بودا و دین هندو.

چون که کشتن حیوان و انسان از گناهان کبیره بود پیروان مانی اجازه نداشتند که وارد ارتش شوند یا در هیچ جنگی شرکت کنند؛ و این بزرگترین خطری بود که گسترش دین مانی در کشور ساسانی می‌توانست که برای ایران داشته باشد.

مانی بر آن بود که با تأثیرگذاری بر سلطه سیاسی از این سلطه یک حکومت زهدپیشه و آرمانی و عدالت‌گرا و بی‌آزار و فقیرپرور بسازد و سلطه دیوآز را برای همیشه از جهان براندازد و فقر و قناعت مطلق را بر جامعه بشری حاکم سازد. در اینجا مانی یک

۱. شهرستانی، ۲۷۲-۲۷۳. الفهرست، ۵۱۵-۵۱۶.

آرمان‌گرای منفی‌یاف بود که طبیعت بشری را از یاد برده بود و می‌پنداشت که با زُهد و دنیاگریزی می‌شود که بشر را از طبیعت افزون‌طلبیش برید و خصلت دنیاخواهی بشر را از میان برد. آنچه او می‌گفت، به یک تعبیر، مبارزه با کلیت جریان تمدن بشری بود. دینی که مانی تبلیغ می‌کرد در مجموع خویش دین «رهبانیت» و ضد تمدن و ضد فرهنگ ایرانی بود.

مانی اگرچه از زرتشت به‌عنوان یکی از سه پیامبر بشارت‌دهنده ظهور خودش یاد کرده، و گرچه از ذاتهای مقدس ملکوتی دین ایرانی برای بیان آموزه‌های خودش استفاده کرده، و گرچه برخی باورها را از دین مزدایسنه گرفته و وارد آموزه‌هایش کرده، ولی به نظر می‌رسد که اوستا را نخوانده بوده؛ زیرا در هیچ جا اشاره‌ئی به این که او چیزی از اوستا را فهمیده باشد دیده نمی‌شود. نامهای مقدس و باورهای برگرفته از دین مزدایسنه که او به‌کار برده همان نامها و باورهائی بوده که در میان عوام ایرانی در ایران و میان‌رودان برسر زبانها بوده است.

به نظر می‌رسد که او شناخت دقیقی از زرتشت و دین مزدایسنه نداشته است. ضدیت او با بسیاری از آموزه‌های دین مزدایسنه نیز در بسیاری از نوشته‌ها و آموزه‌هایش آشکار است که پیش از این به آن اشاره کردیم.

## تشکیلات مانوی

مانی برای نشر دینش تشکیلات بسیار منظمی ایجاد کرد. او پیروانش را به پنج درجه تقسیم‌بندی کرده بود. نخستین درجه از آن ۱۲ شاگرد برجسته او بود که رأس هرم تشکیلات ایمانی را تشکیل می‌دادند و فریشتگان نامیده می‌شدند. فریشته به معنای فرهیخته و معصوم و روحانی است. اینها اصحاب خاصه مانی بودند که علم دین را بی‌واسطه از شخص مانی (از منبع وحی) دریافت می‌کردند. اینها ذاتهای مقدس و معصوم و روحانی و نورانی با ظاهر انسانی بودند که از عناصر ظلمانی پالوده شده بودند. اینها در صفاتشان شبیه خود مانی و خلیفه‌های مانی بودند.

پس از اصحاب دوازده‌گانه، ۷۲ تن اصحاب طراز دوم قرار می‌گرفتند که اپسیسگان نام داشتند. اپسیسگان به معنای تعلیم‌یافتگان و «اولوالعلم» است. اینها زیر دست آن دوازده معصوم بودند و علم دین را از معصومان دوازده‌گانه فراگرفته بودند. وظیفه اینها سفر به دور دنیا برای تبلیغ دین و آموزه‌های مانی بود.

در مرحلهٔ پائین‌تر از اینها ۳۶۰ آموزنده قرار می‌گرفتند که مهیستگان (کلانتران) لقب داشتند. اینها در دسته‌هایی به‌دور دنیا سفر می‌کردند، وظیفهٔ تبلیغ رسالت مانی به‌مردم جهان را انجام می‌دادند، مراکز تبلیغ دین و عبادت و ریاضت و نیز خوان‌گاه (سفره‌خانهٔ خیریه) و مدرسه تأسیس می‌کردند، و مردم را با اصول و فروع دین آشنا می‌ساختند.

اعضای این سه‌گروه مجاز نبودند که ازدواج کنند، مجاز نبودند که گوشت و غذای لذیذ بخورند یا باده بنوشند یا رختِ نو و زیبا بَر تن کنند، مجاز نبودند که هیچ‌گاه بیش از دو دست رخت - یکی برای زمستان و یکی برای تابستان - داشته باشند، مجاز نبودند که کشاورزی یا دام‌داری کنند، مجاز نبودند که درخت و بوته بزنند و برگ‌کنند، حتّاً مجاز نبودند که غذا بپزند چه غذای گوشتی باشد و چه گیاهی. وظیفهٔ اینها فقط و فقط تبلیغ دین و آموزاندن آموزه‌های دین مانی به‌مردم جهان بود.

چهارمین مرتبه از آن وزیدگان (گزیدگان/ اصفیاء) بود که ایمان‌آوردگان به‌دین مانی و آشنا به‌آموزه‌های دین بودند و در سراسر جهان پراکنده بودند. اینها که شمارشان نامحدود بود در مراکز تبلیغی و عبادی (صومعه‌ها و خوان‌گاهها) خدمت می‌کردند، وظیفهٔ گردآوری زکات و صدقات را انجام می‌دادند، درآمدهای موقوفات و سفره‌خانه‌های عمومی را اداره می‌کردند، و عوام پیرامون خودشان را به‌پذیرش دین مانی تشویق می‌کردند. زنان مؤمنه تنها در این طبقه حق حضور داشتند؛ زیرا مردان این طبقه مجاز بودند که زنانشان را برای خودشان نگاه دارند (یعنی چون که زن داشتند گریزی از وجود زن در کنار اینها نبود). برخی دیگر از کردارها که برای سه طبقهٔ بالایی حرام بود نیز برای اینها، در یک حد اقلی و به‌عنوان ضرورتِ گریزناپذیر ولی همراه با احتیاطِ شدید، مجاز کرده شده بود.

پنجمین طبقه از جامعهٔ ایمانی مانی عوام مؤمنین بودند که نیوشگان (مستمعین) نامیده می‌شدند. اینها مؤمنانی بودند که چندان آشنایی‌ئی با آموزه‌های مانی نداشتند ولی به‌دین مانی علاقه داشتند. اعضای این طبقه چون که منبع درآمد برای گذران زندگی اعضای چهار طبقهٔ بالاتر از خودشان شمرده می‌شدند مجاز بودند که کشاورزی و دام‌پروری کنند و به‌کارها و پیشه‌های دیگر نیز بپردازند. اینها می‌بایست که ده درصد از درآمدهای خود را به‌عنوان «زکات» (تطهیر مال) به‌مهیستگان تحویل دهند تا به‌مصرف امور ضروری از قبیل تأسیس مراکز عبادی و سفره‌خانه‌های همگانی برسد. تنها کار ثوابی که از دست اعضای



این طبقه ساخته بود همین بود. ولی آنها با کشاورزی و دام‌داری و ازدواج و پختن غذا مرتکب گناه می‌شدند؛ و این گناهی ناچار بود که گریزی از آن نبود. با این حال، اینها چون که به مانی ایمان آورده بودند امید بود که وقتی پس از این زندگی‌شان به دنیا برگردند باز هم با کارهای نیکی که انجام می‌دادند روحشان بیش از پیش پالوده شود تا در مرحله بعدی زندگی به درجه بالاتری از تقوا برسند. اینها پس از چندین بار که - به حسب کردارهایشان - به دنیا می‌گشتند و زندگی ایمانی را ادامه می‌دادند روحشان پالوده می‌شد و به مرتبه گزیدگان می‌رسیدند؛ سپس در مرحله بعدی زندگی‌شان با پالایش بیشتر روحشان به مرتبه مهیستگان می‌رسیدند، و آن‌گاه بود که پس از مرگ به بهشت برین و عالم ارواح جاودانه و جهان زروان روشن یزد و روشن و هشت انتقال می‌یافتند.

نیوشگان اگرچه مجاز بودند که گوشت بخورند ولی مجاز نبودند که جانور را سر ببرند، بل که می‌توانستند گوشت حیوانی که یک غیر مؤمن (یعنی غیر مانوی) ذبح کرده بود را بخورند. مانی تأکید کرده بود که مؤمنینی که گوشت می‌خورند تا می‌توانند خودشان از پختن گوشت خودداری کنند، و چنان‌چه برایشان مقدور باشد بهتر است که دیگرانی که از مؤمنین نیستند برایشان پخته کنند. پختن نان و غذاهای گیاهی نیز شامل همین رهنمود بود.

زنان به هر اندازه که با ایمان بودند در هیچ شرایطی نمی‌توانستند که به مرتبه فریشتگان ۱۲ گانه و اپسیسگان ۷۲ گانه و مهیستگان ۳۶۰ گانه دست یابند. زنان مؤمنه در حد طبقه چهارم (طبقه گزیدگان) می‌ماندند و در خدمت گزیدگان بودند.

زن نزد مانی یک موجود ناپاک و متعلق به جهان ظلمت بود. زن و جانور حلال گوشت و باده بزرگترین عامل فساد ایمان بودند. آنچه سبب می‌شد که گزیدگان پس از مرگشان به بهشت نروند همین سه عامل بودند؛ زیرا گزیدگان ازدواج می‌کردند و گوشت می‌خوردند و ممکن بود که باده هم بنوشند.

در بهشت و عالم ارواح جاویدان برای زن جایی نبود. همه زن‌ها به دوزخ می‌رفتند. حتّاً حواء (زن بابا آدم) و نیز دختر بابا آدم نیز به دوزخ رفته بودند (یعنی به این دنیا برگشته بودند) و گرفتار شکنجه جاودانی بودند.<sup>۱</sup>

نزد مانی هیچ گناهی بدتر از زن بودن نبود؛ چنان‌که زن و اهریمن دو روی یک سکه بودند با این تفاوت که اهریمن آفریننده بود ولی زن آفریننده نبود. زنان مؤمنه نیز اهل

دوزخ بودند و پس از مرگشان تبدیل به یکی از جانوران خرنده یا چرنده یا پرنده می‌شدند تا همواره در رنج باشند. ولی زن مؤمنه هیچ‌گاه تبدیل به یک جانور درنده نمی‌شد.

مانی هیچ راهی برای رستگاری زن تعیین نکرد، و در دین او هیچ امیدی به رستگاری زن وجود نداشت. زن ذاتاً اهریمنی و پلید بود.

جامعه ایمانی مانی شکل یک هرم را داشت که شخص مانی به‌عنوان پیامبر خدا در نوک آن ایستاده بود. پس از او معصومان دوازده‌گانه در رأس هرم جا می‌گرفتند؛ کمر هرم را دو طبقه اَپسیسگان و مهیستگان تشکیل می‌دادند؛ شالوده هرم از طبقه گزیدگان تشکیل می‌شد و قاعده هرم را نیوشگان و عوام می‌ساختند که در مراحل نخستین ایمان بودند.

اگر بخواهیم تشکیلات مانوی را به زبان امروزی بیان کنیم چنین می‌شود: رهبر و اعضای مرکزی؛ مسئولان تشکیلات جهانی؛ مسئولان تشکیلات محلی؛ اعضای تشکیلات محلی؛ هواداران. به زبان دیگر نیز چنین می‌شود: امام و مراجع تقلید؛ فقهای عظام و مدرّسین غیر مرجع؛ واعظان و مدّاحان؛ عوام و مقلدان.

پس از مانی نیز این ترتیب در مانویان استمرار یافت و همیشه یک خلیفه جانشین مانی بود و ۱۲ دست‌یار برجسته داشت، تا آخر تشکیلات.

راه انتقال از طبقات پائین به طبقات بالاتر نیز برای همه مردان مؤمن باز بود؛ و هر فرد طبقه پائین‌تر می‌توانست که با شرایطی و انجام کارهایی و خودداری از انجام کارهایی به طبقه بالاتر از طبقه خودش ارتقاء یابد. ولی ارتقای طبقه نه در مرحله کنونی از زندگی بل که در مرحله بعدی که بدنیا برخواهد گشت تحقق خواهد یافت. مثلاً، درباره شروط انتقال به مرتبه مهیستگان، ابن ندیم از نوشته مانویان چنین آورده است:

[مانی] گفته کسی که می‌خواهد وارد دین شود ابتدا باید خودش را بیازماید؛ و اگر دید که می‌تواند آرزوهای نفس و شهوتها را سرکوب کند و خوردن گوشت و نوشیدن باده را ترک کند، از زنان دوری جوید و ازدواج نکند، آب و آتش و درخت و گیاه را مورد تعرض قرار ندهد، در چنین صورتی وارد دین شود. و اگر دید که توان سرکوب آرزو و شهوتهای نفسانی را ندارد هر اندازه هم که دین را دوست داشته باشد نباید که وارد دین شود. چنین شخصی باید در برابر کارهای بدی که انجام می‌دهد اوقاتی را برای انجام کارهای نیک و نماز و تضرع و ندبه اختصاص دهد. این عملها - زود یا دیر - او را به دست کشیدن از زن و گوشت و باده و خودداری از آسیب رساندن به درخت و گیاه و آب و آتش خواهد کشاند و در دور بعدی زندگیش برای وارد شدن در دین آمادگی

خواهد داشت.<sup>۱</sup>

مانی و شاگردان و پیروانش عموماً رخت سپید کرباسی بر تن می‌کردند، زیرا به پاکی رخت نیز همچون پاکی دل و تن اهمیت بسیار می‌دادند، و رخت سپید کوچکترین لکه چرک را نیز نشان می‌داد.

شاگردان مانی به هر جا که می‌رفتند نخستین کاری که می‌کردند آن بود که یک صومعه‌ئی برای مرکز تبلیغ دین و برای عبادت و ریاضت دایر می‌کردند.

مانی چون که می‌خواست نوشته‌هایش در میان مردم سراسر جهان پراکنده و خوانده شود، و چون که بخش اصلی آموزه‌های دینش آن بود که پیروانش همه‌روزه آیات و دعا‌های کتاب وحی را بخوانند و بعلاوه آموزه‌های او را از روی کتابها و رساله‌های او (آیات وحی) یاد بگیرند و منتشر کنند، شاگردانش در کنار هر صومعه‌ئی مدرسه‌ئی برای آموزش دادن خواندن و نوشتن می‌ساختند. شاگردان مانی نه تنها تبلیغ‌گران دین او بل که آموزش‌دهندگان خواندن و نوشتن نیز بودند. پیروان مانی وظیفه داشتند که خواندن را بیاموزند تا بتوانند نوشته‌های او (یعنی کلام خدا) را تلاوت کنند. این جنبه از آموزه‌های مانی در گسترش یافتن باسوادی در میان مردم نقاط بسیاری از جهان که دین مانی به آنجاها رسید اثرگذار بود. مردم اروپای زمان مانی و مردم شمال آفریقا - به‌خلاف ایران و میان‌رودان و مصر - عموماً و بیش از ۹۹ درصدشان مطلقاً بی‌سواد بودند. ولی به‌برکت گسترش دین مانی در میان‌شان سواد خواندن و نوشتن نیز در جاهای بسیاری از اروپا و شمال آفریقا گسترش یافت.

علاوه بر مدرسه یک خوان‌گاه نیز در کنار هر صومعه می‌ساختند. خوان‌گاه که سفره‌خانه همگانی بود هزینه‌اش از راه زکاتها و صدقاتی تأمین می‌شد که مؤمنین معمولی (نیوشگان) می‌پرداختند. زکات دادن برای پیروان مانی اجباری بود. مانی مقرر کرده بود که همه مؤمنین باید ده درصد از درآمدشان را به‌عنوان زکات بپردازند. مهیستگان و اپسیسگان و فریشتگان این زکاتها را از مؤمنین تحویل می‌گرفتند و حق داشتند که بخش ناچیزی از این درآمدها را برای تهیه خوراک و پوشاک بسیار فقیرانه خودشان بردارند.

مانی در کفَلایه به این برجستگان تعلیم می‌دهد که شما باید گرسنگی بکشید و بسیار اندک بخورید، و باید رخت بسیار درویشانه بپوشید؛ و چون که خودتان حق کارکردن ندارید اجازه دارید که برای چنین خورد و پوشی از مال زکات و صدقات با احتیاط بسیار و

قناعت بسیار استفاده کنید.

معجزه و کشف و کرامات نیز از وسایلی بود که شاگردان مانی برای جذب عوام مورد استفاده قرار می‌دادند. بخشی از تألیفات مانی در زمینهٔ اخترشناسی و طب بود. بیماران نیز برای مداوای بیماری‌هایشان به این صومعه‌ها مراجعه می‌کردند و توسط پیروان مانی که چیزی از داروسازی و پزشکی آموخته بودند مداوا می‌شدند.

در نتیجه، صومعهٔ مانوی هم عبادت‌گاه بود، هم مدرسه بود، هم مرکز درمان بیماری بود، و هم خون‌گاه و سفره‌خانهٔ همگانی برای نیازمندان و نیز برای عبادت‌کارانی که به خاطر ریاضت‌کشی دست از کار و فعالیت کشیده بودند. طبیعی بود که این نقشِ آخری صومعهٔ مانوی کارکرد بیشتری داشته باشد و گدایان بسیاری را به سوی آنها جذب کند، همچنان که خانقاه‌های صوفیانِ دوران سلجوقیان و مغولانِ گدایان را جذب می‌کردند تا تبدیل به مریدان شیخ خانقاه شوند. بسیاری از صومعه‌های مانوی معمولاً بر سر جاده‌های کاروان‌رو دایر شده بود، و تبلیغ‌گران که در این صومعه‌ها مستقر بودند صفتِ «راه‌بان» (نگهبان طریقت) داشتند، و این نامی است که در سریانی و عربی به شکل رهبان و راهب درآمد و بعدها در مسیحیتی که برآمده از مانویت بود در صومعه‌هایی که از آن رهبانان مسیحی شده بود استمرار یافت.

## فرجام مانی

چنانچه آموزه‌های مانی در میان ایرانیان گسترش می‌یافت کاری‌ترین ضربه را به تمدن و فرهنگ ایرانی و به دولت ایران و جامعهٔ ایرانی می‌زد، و روحیهٔ سازندگی که لازمهٔ حفظ شوکت و قدرت ایران بود را از ایرانیان مانوی شده می‌گرفت و دولت نوپای ساسانی را تالبهٔ فروپاشی نهایی به‌پیش می‌برد.

هم شاپور اول و هم جانشینان او و هم سیاست‌سازان ایران متوجه این خطر در آموزه‌های مانی بودند. گرچه در زمان شاپور اول، به‌علت پیروی دربار از سیاست آزادی دینی در کشور، مانی همچنان آزادانه در نقاط دوردستِ شرق کشور به فعالیت‌های تبلیغی ادامه داد، ولی پس از شاپور مبارزهٔ همه‌جانبه‌ئی برضد مانی و آموزه‌هایش در برخی از دستگاه‌های تصمیم‌ساز دولتی کشور به راه افتاد.

پس از درگذشت شاپور پسرش هرمز به سلطنت رسید. مانی با شنیدن این خبر به ایران برگشت (سال ۲۷۳ م). هرمز در زمان پدرش شهریار کوشان (سرزمین‌های ناحیهٔ

قندهار و کویته) بود و کوشان‌شاه لقب داشت. او همچون پدرش آزاداندیش و مردم‌دوست بود و شیوهٔ حمایت از آزادی‌های دینی را دنبال کرد. بعلاوه منطقهٔ فعالیت تبلیغی مانی در سالهای اخیر به منطقهٔ حاکمیت هرمز نزدیک بود.

چون هرمز به سلطنت رسید مانی به ایران برگشت و کوشید که خود را به دربار نزدیک کند و بر شاه اثر بگذارد. ولی از آنجا که آموزه‌های مانی با مخالفت شدید مغان روبه‌رو بود حمایت هرمز از مانی سبب تضعیف پایه‌های سلطنتش شد و او پس از روی کار آمدنش با رقابت برادرش بهرام روبه‌رو شد که به یاری بخشی از سپه‌داران کشور و با برخورداری از حمایت مغ‌ها خواستار سلطنت برای خودش بود.

رقابت دو برادر به‌ازمیان رفتن هرمز انجامید و بهرام به سلطنت نشست.

در زمان بهرام اول یک مغ بسیار متعصب و خشن و خودپرست آذربایجانی از متولیان مذهب آذری (آذرپرستی) به نام کرتیر به منصب مشاور دینی دربار رسید و دارورز (قاضی) در پایتخت شد. او کمر همت به نابودی مانی بریست و نظر شاهنشاه را برای نابودگری مانی جلب کرد. مؤبدان بلندپایه از مانی دعوت کردند که در یک جلسهٔ مناظره در دربار شرکت کرده از آئین خویش دفاع کند. معلوم نیست که این جلسه چند روز ادامه داشته است.

یعقوبی در اشاره به این موضوع نوشته که مؤبدان مؤبد به مانی گفت: «اگر فکر می‌کنی که دینی که آورده‌ای حق است هم اکنون من و تو سرب مذاب بر سینه‌مان می‌ریزیم؛ هر کداممان که زنده در رفت مردم خواهند دانست که دینش حق است». و مانی به او پاسخ داد که «چنین کرداری شیطانی است».<sup>۱</sup>

مؤبدان در این جلسه‌های مناظره - جلسه‌هایی که نوعی دادگاه عالی روحانیت بود - ضمن دست نهادن بر روی آموزه‌های ضدتمدنی مانی که کار نکردن و کشاورزی نکردن و ازدواج نکردن و خودآزاری و درد کشیدن را تبلیغ می‌کرد، با دلائل قطعی کفر مانی را به اثبات رساندند و فتوای بازداشت او را صادر کردند.

مانی پس از صدور این فتوا به فرمان شاه بازداشت شده در خوزستان زندانی شد؛ و این در سال ۲۷۶ م بود. در متون مانوی گفته شده که مانی ۲۶ روز در زندان بود و آن‌گاه به آسمان رفته به عالم نور پیوست.

یعقوبی نوشته که شاه فرمود تا مانی را از زندان بیرون آورده اعدام کنند؛ ولی او در

زندان درگذشته بود. سرش را بریدند و پوست از تنش برکنده با کاه انباشتند؛ و گویا بر سرِ دروازه شهر گوندشاپور آویختند.<sup>۱</sup>

ابن ندیم نوشته که لاشهٔ مانی را به‌دونیم کردند و هر نیمه‌اش را بر سر یکی از دروازه‌های گوندشاپور آویختند. او روایات دیگری را نیز با تذکر عبارت «گویند» آورده است، و افزوده که در این‌که او را به‌دار آویختند تردیدی نیست. و افزوده که پیروان مانی پس از او گفتند که او به‌آسمان و بهشت صعود کرده است.<sup>۲</sup> صعودِ مانی به‌سال ۲۷۶ م بوده است.

گرچه تاریخ‌نگارانِ غربی سدهٔ اخیر نوشته‌اند که پس از بازداشت مانی پی‌گرد و دست‌گیری پیروانش به‌راه افتاد، ولی این گفته به‌هیچ‌سندی تکیه ندارد بل که خلاف آن در نوشته‌های سنتی دیده می‌شود که بیان‌گر آزادی مانویان در ایران (میان‌رودان و خوزستان و سغد) در پیروی از دین او است.

پس از مانی خلیفهٔ او در بابل مستقر بود. مانویان پس از پیامبرشان حق داشتند که دین خودشان را نگاه دارند ولی دیگر حق نداشتند که برای جذب مردم فعالیت کنند. خلیفهٔ مانی نزد پیروان مانی همان مرتبهٔ رهبری را داشت که مانی داشت ولی پیامبر نبود و وحی دریافت نمی‌کرد. مانی گفته بود که پس از من هیچ پیامبری نخواهد آمد. خلیفهٔ مانی پس از او امام مؤمنانِ مانوی بود. تشکیلات دوازده‌گی و هفتادودویی و سیصدوشصتی مانی برجای خویش بود. مانوی‌ها سالی یک‌بار به‌مناسبت بازداشت او ۲۶ روز (به‌اندازهٔ روزهای که مانی تا روز مرگش در زندان بود) دست از کار می‌کشیدند و رخت ژنده می‌پوشیدند و روزه می‌گرفتند، روزها برای شادی روح مانی نماز می‌خواندند و شبها سوگواری می‌کردند و دعا می‌خواندند. سپس چهار روز (که ظاهراً روزهای بردار بودنِ جسد مانی بوده) همراه با روزه‌داری زاری می‌کردند. در پایان، مراسم به‌تخت نشینی مانی برپا می‌کردند که عیدِ سوگِ بزرگِ مانویان بود. در آن‌روز که عزای بزرگ می‌گرفتند تخت مجللی می‌آوردند که پیکرهٔ مانی بر روی آن نشسته بود و تاجی بر سر داشت. جمع مؤمنین در پیرامون این تخت گرد می‌آمدند و به‌سینه می‌زدند و نوحه‌خوانی می‌کردند. این مراسم یک‌روز و یک‌شب ادامه داشت.

۱. تاریخ یعقوبی، ۱/ ۱۶۱.

۲. الفهرست، ۵۱۷-۵۱۸.

## تأثیر دین مانی

وقتی جریان پدید آمدن بودا و بودایی‌گری را بازخوانی می‌کنیم می‌بینیم که بودا یک شاهزاده بود که برضد طبقه رفاه‌زده فسادآلوده خویش عصیان کرد. و می‌بینیم که پیروانش ابتدا از سرکوفت‌خوردگان جامعه شمال هند بودند، ولی در آینده از طبقات مرفه نیز به‌آئین او پیوستند تا آئینش در مناطق بسیار وسیعی از شرق آسیا گسترش یافت و نیمی از جهان روزگار را در بر گرفت. مانی اگرچه شاهزاده نبود ولی از خاندان برجسته و مرفه‌ی بود که با دربار ایران ارتباط داشتند. پیروان مانی در خوزستان و میان‌رودان و سرزمینهای سلطه امپراتوری روم از ستم‌کشیدگان و محرومان بودند، ولی در توران‌زمین و تورکستان ابتدا از خاندانهای سلاطین و حکومت‌گران بودایی به‌دین او پیوستند.

آموزه‌های مانی می‌توانست که همچون آموزه‌های بودا بر روی دو لایه از مردم جامعه تأثیر بگذارد؛ یکی عناصر عصیان‌زده طبقات مرفه که از فساد حاکم بر طبقه خویش بیزار و از آن طبقه روگردان شده بودند و در جستجوی وسیله‌ئی برای ابراز انزجارشان نسبت به طبقات مرفه و فاسد برآمده بودند، و درعین حال در جستجوی راهی برای رسیدن به نوعی معنویت موهوم رستگاری‌بخش بودند که آنها را از قیدوبندهای آزمندانة طبقه مرفه برهاند. دیگر عناصر محروم‌مانده و سرکوب‌خورده و ستم‌کشیده جامعه که از دست‌یابی به هرگونه سعادت این‌جهانی مأیوس شده بودند و کین شدیدی از اربابان خویش در دل داشتند. اینها از سوئی می‌توانستند که با روی آوردن به زهد خشک مانوی رفاه و آسایش مرفه‌هان را به‌استهزاء بگیرند و به‌این‌وسيله کینه‌های خفته در درون خویش را به‌گونه‌ئی کاهش دهند؛ و از سوی دیگر با تحمل زهد خشک امیدوار باشند که چون‌که عمر عاریتی انسان زودگذر است سعادت و شقاوت نیز عاریتی و گذرا است، و انسان می‌تواند در این سرای سپنجی زودگذر هر دردی را به‌گونه‌ئی تحمل کند و امیدوار باشد که با مرگش درد و رنجش پایان خواهد گرفت و درپی آن یک زندگی پرسعادت جاودانی را آغاز خواهد کرد که از این عالم مادی جدا است.

این دو لایه را می‌توان در پی‌گیری خط سیر گسترش عقائد مانوی در جوامع خاورمیانه یافت. لایه نخست، سرانجام، در آموزه‌های مانی یک تصوف اشراقی را کشف کرد و پس از او تحولاتی در آن ایجاد کرده آن‌را به‌صورت یک مکتب پرداخت و پیروی کرد. همین خط فکر را اگر دنبال کنیم به‌تصوف اشراقی سده‌های سوم و چهارم هجری به‌بعد در خاورمیانه به‌ویژه در شرق ایران‌زمین می‌رسیم، و رد پای پیروان مانی را به‌وضوح

در آن می‌یابیم. لایهٔ دوم پس از مانی به یک زهد خشک و پوچ رسید که جز محرومیت فردی هیچ اثری را در زندگی فرد و جامعه نداشت. رد پای این زهد را نیز می‌توانیم در تصوف سده‌های دوم هجری به بعد در خاورمیانه، به ویژه در تصوف بصره و شرق خراسان بیابیم.

کتابهای مانی را رسولان او در نقاط جهان از تورکستان چین گرفته تا آسیای میانه و شام و مصر انتشار دادند، و در هرکدام از اقوام به زبان مردم آن قوم ترجمه کردند. آموزه‌های او در میان بومیان عراق و شام و مصر نقش بسیار مؤثری در تحول بخشیدن به افکار دینی ایفا کرد.

دین مانی در سدهٔ چهارم مسیحی از تورکستان چین تا شمال آفریقا و از شرق اناتولی تا اسپانیا گسترده بود. در ایتالیا و کشور گال (فرانسه) پیروان مانی در همه جا گسترده بودند. در کشور توران (شامل کوئته و خضدار در پاکستان کنونی) دین رسمی بود، و به زودی در کاشغر و غرب چین تبدیل به آئین سلطنتی و رسمی شد.

تألیفات مانی در کاوشهای باستان‌شناسی اوائل سدهٔ کنونی در دو سوی شرق و غرب جهان، یکی در سرزمین سغد در نزدیکی بخارا، دیگری در ویرانه‌های چند صومعهٔ مانوی در تورکستان چین، و سومی در دوتا از ویرانه‌های صومعهٔ مانوی در مصر از زیر زمین بیرون کشیده شده آمده است. پراکنده‌هایی از ترجمهٔ لاتین نوشته‌های مانی در ویرانه‌های یک صومعهٔ مانوی در کشور الجزایر یافت شده است که به نظر می‌رسد مانویان اسپانیایی در گریز از برابر جهادگران مسیحی در سدهٔ پنجم با خود به شمال آفریقا برده باشند.

بخش بزرگی از نوشته‌های شاگردان مانی در ویرانه‌های صومعه‌های مانوی که در زیر شن مدفون شده بودند در تورکستان چین یافت شده که به زبانهای ایران شرقی (سغدی و باختری و پارتی) و با نویسه‌ئی که به نظر ایران‌شناسان می‌بایست بازماندهٔ نویسهٔ دیوانی و کتابی دوران هخامنشی در شرق ایران زمین بوده باشد روی کاغذ نگاشته شده است. اندکی از نوشته‌های یافته‌شده در تورکستان نیز بر روی پوست است.

ترجمه و انتشار این نوشته‌ها علاوه بر آن که ما را بیش از پیش با آموزه‌های مانی آشنا می‌سازد برای بازشناسی زبانهای کهن ایرانی نیز به ما کمک بسیار خواهد کرد.

تصاویر و نوشته‌هایی نیز بر دیواره‌های غاری در مرکز سغد در نزدیکی بخارا کشف شده است که شاید نمونه‌ئی از ارژنگ باشد. ارژنگ مانی کتابی بوده که مانی برای مردم سغد و تورکستان تهیه کرده بوده، و شامل تصاویر بسیار زیبا و دل‌کش بوده که خود مانی



کشیده بوده و فرجام مؤمنین و غیر مؤمنین را نشان می‌داده و بهشت و دوزخ را به تصویر درآورده بوده است.

«آرژنگ» که شکل درستش «آرژ-آهنگ» است تلفظ دیگر «آرته‌آهنگ» بوده و معنایش «نای عدالت» و «سرود عدالت» است. اگر «آرژ» همان «آرشه» ی پارسی باستان باشد که سریانیها «عرش» گفتند، آنرا «نواهای عرشی» نیز می‌توان ترجمه کرد که معنای دیگرش «وحی آسمانی» است.

دین مانی اگرچه نتوانست که در میان ایرانیان - به جز در نقاطی از سغد که بوداییان به دین مانی درآمدند - جا باز کند، در سده چهارم مسیحی در بیرون از مرزهای ایران ساسانی دین جهانی و سرسخت‌ترین رقیب مسیحیت و بودایی به‌شمار می‌رفت. در خاورمیانه و اروپا و شمال آفریقا مسیحیت تا نیمه‌های سده چهارم در برابر مانویت مجال فعالیت نداشت. در مصر هنوز آثار چندین صومعه مانوی برجای است که نشان می‌دهد دین مانی در سده چهارم در مصر همه‌گیر بوده است.

اما از اواخر سده چهارم مسیحی به بعد، مانویت در شام و مصر و شمال آفریقا و سراسر اروپا زیر فشار گروههای جهادگر مورد حمایت دستگاههای نظامی دولت روم قرار گرفت. در سال ۳۸۲ م پیروی از آئین مانی در سراسر قلمرو امپراتوری روم ممنوع شد و مجازات اعدام فوری برای پیروان مانی در نظر گرفته شده اعمال شد. از این زمان به بعد کشتارهای بسیار گسترده‌ئی از مانویان توسط جهادگران مسیحی مورد حمایت دستگاههای سرکوب دولت روم به راه افتاد. داستان کشتار خشونت‌آمیز مانویان در اروپا توسط جهادگران مسیحی به رهبری کشیشان برخوردار از حمایت همه‌جانبه دستگاههای سرکوب دولتی امپراتوری روم یک داستان پردردی است.

با خشونت‌های بیش از حد تصویری که کشیشان نسبت به پیروان مانی به کار بستند دین مانی تا سده پنجم در قلمرو امپراتوری روم از صحنه اجتماعی به کنار زده شد تا مسیحیت جایش را بگیرد و همان سخنان مانی را تکرار کند.

این که دین مانی با وجود همه گسترده‌ئی که در شام و مصر و شمال آفریقا و اروپای غربی و میانی و شرقی به دست آورد از سده پنجم مسیحی جایش را به مسیحیت داد ناشی از همین سرکوب خشن همه‌جانبه و سیستماتیک و دولتی از مانویان در این سرزمینها بود.

مانویانی که به اجبار به دین مسیح درآورده می‌شدند آموخته‌ها و دانسته‌هاشان را حفظ کرده وارد دین مسیح کردند، و این امر در نقش دادن مسیحیت به گونه‌ئی که امروز

هست نقش بسیار مؤثری ایفا کرد. صومعه‌های مانویان در همه‌جای اروپا و شام و مصر و شمال آفریق توسط جهادگران مسیحی مصادره و تبدیل به دیرهای مسیحیان شدند ولی همان حال و هوای پیشین را حفظ کردند. دانش‌آموختگانی که از مانویت به مسیحیت رسیده بودند و سپس به‌مقام کشیشی رسیدند شکل دیگری از فریشتگان و مهیستگان مانوی بودند. مثلاً سنت اوگوستین که از حکمای برجسته الهی در تاریخ مسیحیت است پیش از آن که مسیحی شود از پیروان پرکار آئین مانی بود. او بعدها که دین مسیحی را پذیرفت با دستی پر از آموزه‌های اشراقی مانی به خدمت دین کلیسای مسیحیت درآمد. بسیاری از آموزه‌های مانی را می‌توان در الهیات سنت اوگوستین دید که برای دین مسیح مصادره شده است.

مسیحیتی که از نیمه‌های سده پنجم در جهان پدیدار شد ترکیبی بود از میتریسنه و مانویت. میتریسنه در کلیسای کشیشان، و مانویت در دیرهای رهبانان نمود یافت. در گفتار هفتم این بخش به نقش آموزه‌های مانی و سنتهای آئین میتریسنه در شکل‌گیری مسیحیت نوین اشاره خواهیم داشت.

مانویان اگرچه در سرزمینهای امپراتوری روم (اناتولی و اروپا و شام و مصر و شمال آفریقا) نابود شدند و جایشان را به مسیحیت دادند ولی در سرزمینهای شرقی ایران زمین و در تورکستان چین به‌زندگی ادامه دادند. در خوزستان و عراق نیز اگرچه فعالیت‌های تبلیغی‌شان محدود شده بود ولی نابود نشدند. در تورکستان و کابلستان و توران‌زمین که از نظر سنتی مرکز بودائیان بود نیز چند سده ماندگار شد. سپس با ظهور مزدک و گسترش آموزه‌های او، این آئین در سغد و باختریه تأثیرات بسیاری از آموزه‌های مزدک گرفته تحولات نوینی پذیرفت و به عرفان زرتشت و مردم‌گرایی مزدکی نزدیک شد و در باختریه و سغد و تخارستان پراکنده شد و در جوامع شرق فلات ایران به‌زندگی ادامه داد.

پیروان آئین تحول‌یافته مانوی (مانویت تأثیرپذیرفته از بهدین مزدکی) در دوران خلافت اموی و سپس عباسی در عراق و خوزستان و شمال آفریقا و سغد و تورکستان فعال بودند. مرکز رهبری دینی مانویان معمولاً در بابل عراق بود. ابن ندیم نوشته که «جایز نبود که مقرر امامت در جائی به‌جز بابل بوده باشد». و از نوشته مانویان چنین آورده است: «مانی پیش از انتقال به عالم اعلیٰ سپس را به‌عنوان امام پس از خودش منصوب کرد. سپس تا زنده بود دین پاک خدا را برپا داشت. پس از او امامها یکی پس از دیگری امور دین را تحویل می‌گرفتند».

در دوران فرمان‌داری حجاج ثقفی که دوران رواداری دینی بود مانویان تا درون دربار حجاج نفوذ داشتند. حتّا یکی از دبیران حجاج یک صومعه بزرگ برای یکی از رهبران بزرگ مانویان عراق و خوزستان به نام زاده‌رمز که از دوستانش بود ساخت. پس از او نیز شماری از رهبران مانوی را می‌شناسیم که تا درون دربارهای اموی دارای نفوذ بودند.<sup>۱</sup>

امام مانویان از میان یکی از ۱۲ معصوم (فریشتگان) انتخاب می‌شد. برجسته‌ترین عالم از میان ۷۲ تن اولوالعالم (اپسیسگان) نیز ارتقای مقام می‌یافت و به مقام معصومین (فریشتگان) می‌رسید. این ۱۲ معصوم نیز امامان بالقوه بودند که وقتی امامی از جهان می‌رفت یکی از آنها به‌جایش می‌نشست.

این ندیم نامهای ۷۶ رساله از تألیفات امامان جانشین مانی را آورده است، که نشان می‌دهد مانویان در زمان ساسانی و سده‌های نخستین اسلامی در عراق و خوزستان دارای آزادی عمل بوده و فعالیت‌های گسترده داشته‌اند.<sup>۲</sup>

به‌هرحال، با تشکیل حاکمیت اسلامی در عراق و ایران، مانویت تأثیر گرفته از به‌دین‌مزدکی با همه ارزشها و سنت‌هایش از سده دوم هجری به‌بعد وارد جامعه مسلمانان شد، و مانویانی که مسلمان می‌شدند مکتب نوینی را در خراسان و عراق پدید آوردند که چیزی جز مانویت نوین در رخت اسلامی نبود. این مکتب در تاریخ اسلام به‌دو صورت «عرفان» و «زندقه» ظهور کرد. این مانویت نوین از آن‌پس در شکل دادن فرهنگ و تمدن موسوم به اسلامی سهم مهمی ایفا کرد.

از درون مانویت خالص که در عراق و خوزستان برجا بود نیز پس از آمدن اسلام به‌این سرزمین‌ها مکتب نوینی که به‌نام «زهد و تصوف رنج‌گشانه» می‌شناسیم بیرون آمد. مراکز اصلی مانویت در جنوب عراق و غرب خوزستان اساسی‌ترین نقش را در شکل دادن این مکتب ایفا کرد. مکتب زهد اسلامی برای نخستین بار در تاریخ اسلام در بصره شکل گرفت که نزدیک‌ترین نقطه به‌مرکز پیدایش مانویت بود. سپس از بصره به‌خوزستان و جنوب عراق و دیگر نقاط عراق سرایت کرد.

همان‌گونه که مانویت در عراق پدید آمده بود زهد و تصوف نیز در عراق پدید آمد. در توران و کابلستان و سغد نیز که از بودائیسیم به‌مانویت و از مانویت به‌اسلام رسیده

۱. الفهرست، ۵۱۷.

۲. الفهرست، ۵۲۰-۵۲۱.

بودند مکتب زهد و تصوفِ شبیه مکتب بصره شکل گرفت. زهد و تصوف در سده‌های نخستینِ اسلامی تا اواخر سده پنجم چیزی جز مانویت در رختِ اسلامی نبود. همین مکتبِ برخاسته از آئین مانوی بود که با جذبِ تدریجیِ مانویها به‌درون خویش زمینه فراموش شدنِ تدریجی نامِ دین مانی را فراهم آورد. اما دین مانی با جایگزین شدنش با این مکتبِ منتسب به اسلام نمرد بل که در مکتب زهد و تصوفِ زندگی دوباره یافت، همان‌گونه که پیش از آن نیز در جهانِ مسیحی شده زندگی دوباره در مسیحیتِ نوین یافته بود. تنها چیزی که در این میان به فراموشی سپرده شده بود نامِ دین مانی بود نه آموزه‌های دین او.